

اعتراض

ویژه نامه هشت مارچ

اعتراض تریبون «نه» به وضعیت موجود

Eteraz Monthly March 2020 *

سال اول * شماره سوم حوت ۱۳۹۸

پندار مردسالارانه
و پیامدهای سیاسی



دیالکتیک‌کن
و جمله



علل بردگی زن
وراه‌رهایی



معمای امروز
جامعه افغانستان



کبراسلطانی

«حقوق زن، حقوق بشر و ارزش‌های دموکراتیک»

نیکلاس کی، نماینده ملکی ناتو در افغانستان، گفت که موضوعاتی مثل حقوق بشر، حقوق زنان، آزادی رسانه‌ها و دیگر دستاوردهای ۱۸ سال گذشته، مسایلی است که افغان‌ها باید درباره آن تصمیم بگیرند. این بیشتر از ۴ دهه است که نام طالبان با نام افغانستان توسط سیاست‌های فاسد آمریکا و ناتو گره خورده ولی ارمغان طالبان برای کارگران مجبور افغانستان شکنجه و خون و اشک تشدید مذهبی سازی همه ی عرصه های زندگی، تشدید بکارگیری هر چه بیشتر خرافات در سطح جامعه و تشدید پدرسالاری و حمله به موقعیت اجتماعی زنان، محکمه صحرایی، گردن بریدن، سنگسار، قصاص مذهبی و گسترش آپارتاید جنسیتی می باشد. نیکلاس کی فراموش کرده که این همه از ارمغان دموکراسی بورژوازی است، جا دارد تا به نیکلاس لینک اعترافات هیلاری کلنتون را بفریستم تا واقعیت وجودی طالبان را دریابم. نیکلاس فراموش کرده که از صد سال پیش نهضت زنان در افغانستان بوجود آمد. اولین مکتب زنانه سال ۱۳۰۰ خورشیدی در کابل تاسیس شد، سن بلوغ و ازدواج را ۱۸ سالگی تعیین کردند دختران را برای تحصیل به ترکیه فرستادند. و به همین طور پیشرفت‌های دیگر از زنان افغانستانی ۱۰۰ سال پیش تجربه کردند، ولی باز هم دست‌ارتجاع و



صلح با طالبان و مسأله‌ی زنان

بشپریاوری ۲

سخن نخست

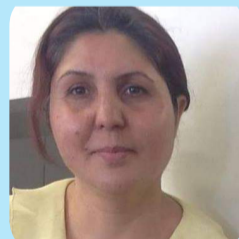
افغانستان تازه از زیر بار مناسبات پوسیده فیودالی سر بیرون کرده است، زنان در دوره های پیشا سرمایه داری در سراسر جهان از آن جمله افغانستان در ایام کودکی تابع پدر در دوره جوانی زیر فرمان همسر و در دوره پیری تحت سلطه پسر نفس می کشند؛ از همین سر است که انقیاد زنان در اجتماع حتا با تغییر وجه تولید و نیازمندی مناسبات نو که با شعار آزادی، برابری و... همراه است تا حدی حفظ و باز تولید می شود؛ چون از بُعد جامعه شناسی سنت ها و داده های گذشته اکثراً در اجتماعات به یک باارگی دگرگون نمی شوند، بل در فرایند تغییر و دگرگونی تدریجی بیشتر خشونت‌ها و ستم گذشته با در نظر داشت منافع مناسبات حاکم در اشکال مختلف حفظ و ادامه می یابد. نظام سرمایه داری با حفظ خانواده و نقش پدر و مادر در زندگی و بدتر از همه، قایل شدن نقش فعال برای مرد و نقش منفعل برای زن در پروسه اجتماعی مخصوصاً در فرایند کار و سرمایه به نوعی هر روزه دارد خشونت و ستم را علیه زنان در اشکال مدرن آن تولید و باز تولید می کند. اما مسأله اصلی این است که زنان چگونه می توانند امروزه از اشکال ستم اجتماعی رهایی یابند؟ پیرامون این پرسش دیدگاه‌ها و کار شیوه های گوناگونی از سوی جنبش‌های مختلف ارائه شده است، یکی از این جنبش‌ها جنبش فمینیستی است که ستم کشیدگی زنان را ناشی از تفاوت جنسی و ریشه های

۲

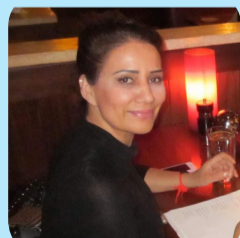
با وسعت یک آزادی واقعی اما تاحدی شده نمیتوانیم. این دستاوردهای هژده سال است که سراسر هدیه بیگانه نیست نتیجه تلاش، کوشش و مبارزات خود زنان در چند دهه جنگ است. با حضور نیروهای ناتو بازار کامپیوتر و اینترنت هم در کابل و حتی دورترین نقاط باز شد، ولو برای تجارت و بازار یابی و یا تخریب افکار جوانان اما یک پاینت مثبت کوچک را داشت که کشور را با دنیا پیوند زد؛ امروز جوانان آن نیروی دیروز نیست، امروز بیشتر با وسعت انکشاف و پیشرفت همه دنیا و زمین فکر میکنند، جوان امروز پیشرفت‌های مدنی اقتصادی، تکنیکی، ساختمانی و سیاسی دنیا را از زبان مسافر تازه از راه رسیده اروپا دیده نمی شود، امروز جوان ما خود از طریق سایت‌ها پروگرام‌های کامپیوتری با چشم سر می بیند و خود را جز این زمین با این وسعت و اتوبه جماعت انسانی با این پیشرفت‌ها می بیند و این جاست که ذهن اش او را وادار میکند تا از این قافله عقب نماند و به نحوی حضور یابد. ما چندی پیش شاهد پدری کوچی بودیم که دخترانش را به مکتب شامل کرد در بخش‌های از افغانستان زنان هنوز در پرده اند این مرد کارش تابو شکنی است و یا مرد دیگری قطعه زمینش را برای اعمار مکتب دخترانه هدیه کرد. این‌ها را نمیتوان نادیده و دست کم گرفت. زمینه رقابت‌ها تا حدی ایجاد شده است، جوانان بیدار از بخش‌های دور دست شامل دانشگاه‌ها شدند؛ مردم در سراسر افغانستان واداشته شد، تا به هوشیاری و رشد زن تن دهد و مکاتب دخترانه ایجاد کنند، حال با آمدن طالب یکبار دیگر جامعه این بیم جدی آن وجود دارد که این دستاوردهای کوچک هم از دست برود. در معاهده ننگین تر از گندمک (معاهده صلح طالبان با آمریکا) از حضور زنان در حکومت بعدی و حضور زنان در امور کشوری، سیاسی و مدنی حرفی نیست. این نادیده‌گیری زنان که امروز بیشتر از نیمه ی بدنه نفوس کشور

اعتراض: از نظر شما، به ویژه با توجه به تحولات سیاسی اخیر که ممکن قبل از همه پیامدهای زیانباری برای زنان در پی داشته باشد، علی‌الرغم تفاوت و نقطه عزم‌های که هر کدام از فعالان جنبش برابری طلبانه زنان برای رفع تبعیض و تحقق مطالبات‌شان می‌توانند با هم داشته باشند، فوری‌ترین و ارجح‌ترین وظیفه و فعالیتی که در دستور فعالان زن قرار گیرد را چه فعالیتی و وظیفه‌ی می‌دانید؟

نبیله رحیمی فعال حقوق زن: بیکر نازنین افغانستان بخاطر جغرافیای سیاسی خود بارها بصورت متداوم مورد تجاوز قرار گرفته و دمی ارام نداشته زخمی و خسته است این بیکر نازنین و صبور چه بلاهای را که پشت سر نگذاشته و هنوز ادامه دارد. ماشاهدیک دور هژده ساله اشغال وطن توسط سربازان ناتو بیشتر امریکا بودیم درین دور اشغال با آنکه خیلی زبان اور بود اما مردم یک سلسله دریافت‌های هم داشتند البته که اشغال اشغال است و پدیده سیاه. و اما به اصطلاح یک دیموکراسی نیم بند و باد آورده با خود همراه داشت این دیموکراسی باد آورده که در ذات خود از بطن اشغالگران برآمده بود بقینا زوایای منفی خود را داشت مثل ترویج فحشا ترویج اعتیاد و پخش تابلیت‌های نشه اور در بین کودکان و شاگردان مکاتب و زنان بویژه، بیکاری که قصصی دامن زده می شد تا مردان برای سیر کردن شکم مجبور شوند سلاح به شانه کنند و در جنگ روند، انتحار، ادامه جنگ و قتل و کشتار. حال اگر از یک زاویه کوچک اما مثبت هم ببینیم این دیموکراسی نیم بند باد آورده یک سلسله دستاوردهای داشت از آن جمله حضور زنان در محافل سیاسی و مدنی ولو ظاهری و شکلی، باز بودن مکاتب بروی دختران و زمینه کار برای زنان و دختران و شمولیت دختران در دروس دانشگاهی همه و همه یک دستاورد کوچکی بوده که به همت خود زنان گرفته شده است، در ضمن منکر آزادی بیان البته نه



گپ و گفت اعتراض با فعالان حقوق زن



صلح با طالبان و مسأله‌ی زنان



بشیریوری

دارد، این مسأله به هر شکلی با هر درجه‌ای که باشد، نشان دهنده‌ی ظرفیت آن جامعه است. بر عکس اگر در جامعه‌ای و نظام اجتماعی - سیاسی، میزان آزادی زنان بیشتر است، نشان دهنده‌ی سطح آزادی کلی آن جامعه است.

با توجه به این دیدگاه، در جهانی که ما زندگی می‌کنیم، زنان به شکل‌های مختلف و با توجیه‌های متفاوت، مورد ستم قرار می‌گیرند. این مسأله، نشان می‌دهد که در نظام حاکم جهانی، به حقوق و آزادی زنان احترام نمی‌شود. از این نظام، انتظار دفاع از حقوق زنان و مبارزه با هنجارها و ارزش‌هایی که نابرابری جنسیتی را توجیه می‌کند، واقع‌بینانه نیست. به همین دلیل، آمریکا به عنوان نماد تمدن بورژوازی، ستم بر زنان را نادیده می‌گیرد. به منظور اهداف امپریالیستی خود گروه‌های تروریستی را پرورش می‌دهد و از آن‌ها حمایت می‌کند.

نادیده‌انگاری آمریکا از مسأله‌ی زنان در افغانستان، بازتاب این مسأله است که در زمان ما و در تمدن بورژوازی، شرایط برای زنان نه تنها که قابل قبول نیست بل به شدت ضد زن است. باید سازمان‌های ملی و بین‌المللی برای دفاع از حقوق زنان به‌وجود آید و با شرایط و مناسباتی که حقوق زنان را نقض می‌کند، مبارزه‌ی جدی صورت بگیرد.

خوش خیالی است که گفته شود، در نظام بورژوازی، زنان به حقوق انسانی شان می‌رسند یا این نظام به حقوق زنان ارجح می‌گذارد.

براین اساس، مایشترازی پیش باید خطرهایی که آزادی‌های اجتماعی و زندگی زنان را تهدید می‌کند، جدی بگیریم. باید اراده‌ی مان را بیشتر از پیش محکم کنیم و با زمینه‌ها و عواملی که حقوق و آزادی زنان را نقض می‌کند، مبارزه کنیم؛ زیرا این گفته‌ی فوری که مارکس آن را در «خانواده‌ی مقدس» نقل و تایید می‌کند: «شرط رهایی زنان، معیار طبیعی آزادی زنان و رهایی عمومی است». درست‌ترین بیان یک حقیقت است.

امریکا، ماهیت طالبان و رفتار تروریستی، متحجرانه و زن ستیزانه‌ی این گروه را نادیده گرفت، با سناریویی که به نام صلح در جریان است، می‌خواهد، این گروه را بار دیگر در افغانستان، به قدرت برساند.

در این سناریو، طالبان از یک گروه جنگی و تروریستی به یک گروه سیاسی تغییر نام می‌کند، از زیر پوشش اسلام و حکومت اسلامی، از جنایت این گروه، قباح‌زدایی خواهد شد.

در سناریویی که به نام صلح در جریان است. طالبان قدرت‌مندتر از دیروز، با پشتیبانی پاکستان و توافق رسمی آمریکا و توافق غیر رسمی چین، روسیه، ایران و هند به عنوان یک طرف، در این سناریو، قرار گرفته است.

توافق روی یک حکومت مطلق مذهبی، تنها وسیله‌ای است که می‌تواند این سناریو را به انجام برساند.

احتمال این وجود دارد که این سناریو به ایجاد یک حکومت مطلق مذهبی بینجامد که طالبان در آن، قدرت بیشتری داشته باشند و در آن صورت، روند تغییرات اجتماعی را که در دو دهه‌ی شکل گرفته است را سد خواهند کرد. به نام مذهب و دین، محدودیت‌هایی شدید را در جامعه‌ی افغانستان، به ویژه بر زنان، اعمال خواهند کرد.

رویکرد آمریکا با طالبان، که این گروه در رفتاری خشونت آمیز و ضد زن مشهور است، به گونه‌ی عربیان، حقوق زنان را نقض می‌کند، این واقعیت را به اثبات می‌رساند که برای امپریالیسم و نظام بورژوازی، به غیر از منافع و حفظ مناسباتی که می‌خواهد، هیچ چیزی ارزشمندتر نیست. رفتار متناقض آمریکا در جهان، جنگ و صلح آن با گروه‌های عقب‌گرا و ضد انسانی، مانند طالبان، این گفته‌ی مارکس را که «موقعیت کلی زنان در جامعه‌ی معاصر غیر انسانی است» را در زمان ما تصدیق می‌کند.

واقعیت دیگری که از زمان مارکس تاکنون سوسیالیست‌ها به آن تاکید می‌کنند این است که اگر در یک جامعه‌ای حقوق زنان نقض می‌شود و مناسبات زن ستیزانه، وجود

هشتم مارچ روز گرامی داشت از مبارزات آزادی خواهانه‌ی زنان با استثمار و نابرابری رادر حالی باید گرامی داشت و به مسایل زنان توجه کرد؛ که چند روز پیش آمریکا به عنوان بزرگترین قدرت و نماد تمدن بورژوازی - امپریالیستی، با طالبان به عنوان زن ستیزترین و متحجرترین گروه سیاسی و نظامی توافق‌نامه‌ی ننگین «صلح» را امضا کرد.

گروهی که در زمان حاکمیت شان در افغانستان، زنان را سنگ‌سار می‌کرد. حق کار، آموزش و حضور اجتماعی و فعالیت سیاسی زنان و مردان را گرفته بود. طالبان این رفتارها را در زمان حاکمیت شان و اکنون هر روز در قلمرو شان انجام می‌دهند.

دفاع از حقوق زنان و از بین بردن طالبان و مبارزه با تروریسم بهانه‌ی یورش به افغانستان و جنگ آمریکا و متحدانش در این کشور بود. امضای توافق نامه‌ی صلح آمریکا با طالبان، برخلاف این شعار و تعهدات کاذبی که از آن سخن می‌گوید، انجام شد.

در توافق‌نامه‌ی آمریکا با طالبان، این گروه به عنوان همکار، برای مبارزه با گروه‌های تروریستی نام برده شده است. در حالی که طالبان خود، یک گروه خطرناک تروریستی است و در زمان حاکمیت خود و در دو دهه‌ی گذشته، میزبان و پرورش دهنده‌ی گروه‌هایی مانند القاعده و داعش در افغانستان، بوده است. طالبان همین حالا نیز (بعد از توافق آمریکا) هر روز دست به اعمال شنیع و قتل انسان‌ها زنند. راه‌گیری، سربریدن افراد و کشتار جمعی با حملات انتحاری بخشی از شیوه‌های جنگی آن‌هاست.

بیست سال پیش، القاعده، شریک قدرت طالبان در افغانستان بود. اسامه بن لادن از این جابر طرح حمله به پنتاگون و برج‌های دو قلوی تجارت جهانی را ریخت و آن را عملی کرد، و عامل کشتار هزاران انسان در آمریکا شد.

در حالی که ماهیت تروریستی طالبان تغییر ناپذیر و پا برجاست، نگاه و رفتار این گروه با زنان تغییر نکرده است، در قلمرو آن‌ها مانند زمان حاکمیت شان، به دختران و زنان حق آموزش، کار و فعالیت اجتماعی داده نمی‌شود. اما

ستم بر زنان را بر اساس حاکمیت مرد در جامعه می‌داند و معتقد است که بر اساس این حاکمیت، نگاه جامعه نسبت به زنان تغییر کرده و زنان را به عنوان آدم‌هایی از جنس درجه دوم می‌بینند؛ بیشتر راه حل رادر مسیر تغییر نگاه جامعه نسبت به زنان معطوف می‌دارند و در کل ستم بر زنان را جدی و عمیق‌تر از ستم طبقاتی می‌دانند.

در مقابل گرایش‌های متنوع نهضت فمینیستی یکی از جنبش‌های اجتماعی که مبشر رهایی بنیادی کلیه اشکال و انواع ستم اجتماعی علیه زنان است جنبش اجتماعی طبقه کارگر است؛ در میان این جنبش هم گرایش‌های فرقه‌ای و سنتی است که «تقسیم جنسی را منطبق بر تقسیم طبقات می‌بینند» از طرف دیگر آنجا هم که مسایل را از بعد تاریخی به بررسی می‌گیرند، سر آغاز ستم بر زنان را مالکیت خصوصی می‌دانند حالا آنکه از لحاظ تاریخی پدرسالاری خیلی پیش از مالکیت خصوصی در آوان مالکیت قبیله‌ی جوانه بست و می‌توان گفت آغازگاه نابرابری بین زن و مرد بود؛ مشکل

بینش این گرایش سنتی در تقسیم جنسی بر بنیاد تقسیم طبقاتی این است که در تبیین نظری این دیدگاه تمایز جنس و طبقه نادیده گرفته می‌شود و در نتیجه طبقات بر بنیاد مجموعه‌ی بی‌خانواده‌ها توضیح داده می‌شود نه افراد؛ باز دید این‌ها اشکال

ستم اجتماعی گویا نوعی تبعات فرعی ستم طبقاتی است که در نتیجه زیاد مهم نیست و باز بین رفتن مالکیت خصوصی از میان می‌رود. حالا آنکه سواى نقد‌های جدی امروز، انگلس همان زمان خیلی صریح می‌گفت «تقسیم جنسی فراگیرتر از تقسیم طبقاتی است و در طبقات مختلف متفاوت است». اما این ابداع‌بدین معنا نیست که مسأله‌ی انقیاد و ستم بر زنان در جامعه با مناسبات بردگی مزدی بی ربط و بیگانه است بل در جامعه‌ی طبقاتی انواع استثمار و اشکال ستم اجتماعی در هم تنیده است، نمی‌شود یکی را بدون دیگری توضیح داد؛ در نظام سرمایه‌داری گسترش هر چه بیشتر تفاوت‌های طبقاتی و جنسی ناشی از نابرابری‌های اجتماعی است؛ برای زدودن خشونت و اشکال ستم اجتماعی مبارزه علیه همه نابرابری‌های اجتماعی عرصه‌های از مبارزه‌ی طبقاتی است؛ هشتم مارچ روز به پا خاستن همه بشریت آزاده و مترقی برای از بین بردن کل میکانیزم‌های تولید و باز تولید ستم و نابرابری بین انسان‌هاست.

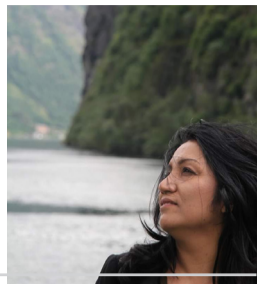
نه می‌شود که منتظر منجی موعد با خاطر راحت نشست، که چه زمانی کاخ مالکیت خصوصی فرو ریزد تا زنان از انواع ستم رهایی یابند؛ از طرف دیگر آیا می‌شود تا آن زمان از کنار این همه فجایعی که بر زنان صورت می‌گیرد با چشم بسته گذشت؟ به همین گونه آیا می‌شود علیه مالکیت خصوصی بودولی با مردسالاری راحت کنار آمد؟ چگونه ممکن است علیه مناسبات بردگی مزدی بود و نسبت به خرافات اجتماعی، اعتقادات بدوی و اندیشه‌های قرون وسطی در کشورهای به شدت ضد زن، مذهب زده و مردسالاری چون افغانستان بی تفاوت بود؟ این درست است که میکانیزم باز تولید ستم بر زنان کاملاً در حلقه‌ی سود و انباشت هر چه بیشتر سرمایه از طریق کسب ارزش مازاد در نظام سرمایه‌داری است ولی توضیح این امر فقط با آغاز و ختم مالکیت خصوصی همانقدر ساده‌انگاری و ساده سازی مبارزه علیه استبداد و ظلم مضاعف بر زنان در جامعه سرمایه‌داری است که بخشی از فمینیست‌ها شالوده‌خشونت و ستم بر زنان را تنها بر اساس طبیعت مرد خلاصه می‌کنند.

به هر حال آنچه مسلم است ستم و خشونت بر زنان یک مسأله تاریخی است؛ که به گونه‌ی پیش از مالکیت خصوصی وجود داشته است اما دقیقاً که مالکیت خصوصی آنرا عمیق‌تر ساخته است.



«حقوق زن، حقوق بشر و ارزش های دموکراتیک»

کبرا سلطانی



صرف نظر کند، چطور میتواند که ارزش های به اصطلاح دموکراتیک ۱۸ ساله را پاسداری کند. صلح با طالبان چه به معنی شکست ائتلاف جهانی و یا مصلحت ارتجاعی تهدیدی است برای گسترش حقوق زنان و رشد بیشتر بنیادگرایی و تنگ شدن عرصه ها برای شنیده شدن آواز آزادی خواهی، بازگشت طالبان به معنای تک صدایی شدن جامعه افغانستان و تسلط افکار افراط گرایانه بر جامعه است. واقعیت ها بیانگر آنست که نه اشغال افغانستان و نه صلح ارتجاعی با طالبان مال کارگران افغانستان است. سهم کارگر افغانستانی ازین رخ داد ها بدترین استثمار، شیخ ترین فقر و فلاکت، جنگ و گسیختگی جامعه و انبوه مشقاتی هستند که چشم انداز آن نه در جنگ دیروز و نه در صلح امروز روشن نیست. علاوه بر تنزل معیشت و حقوق و حرمت انسانی کارگران زن و کودکان، ارزش جان آنها نیز به طرز هولناکی افت کرده است. طی این سال ها سرمایه داری، جوهر ضد انسانی خود را در اشکال ارتجاع سیاسی، جنگ و میلیتاریسم، عقبگرد های فکری و فرهنگی و اخلاقی، احیاء خرافات مذهبی و قومی، کودک آزاری، زن ستیزی و زن کشی، فروپاشی زندگی مدنی، و ناامنی و بی حقوقی وسیع انسان ها علنا نشان داده است. لذا برای هر تک کارگر زیر ستم افغانستانی ارزش های دموکراتیک نماینده ناتو زهر مقاتل است بی دریغ زنان و کودکان و هر تک کارگر و فقیر افغانستان از همه بیشتر خسته از جنگ تحمیلی ۴ دهه است این کارگران تهنی دست اعم از زنان و مردان نیازمند آزادی های واقعی در تمام زمینه ها است، نه مستحق تسلیمی به جنگ و چماق اسلاهی طالبان، بهبودی شرایط زندگی این محرومان در گرو مبارزات بی گیر برای حقوق شان و برای داشتن یک زندگی انسانی است. برای رسیدن به این آرمان ما نیاز به یک جنبش کارگری آگاه داریم تا در پهلوی مبارزه با بدبختی های تحمیل شده با تمام ابزار های توجیه کننده و باز درنده ای این بدبختی های مبارزه کنند.



انصاری نمیتواند عصیان زن آگاه و به ستوه آمده را مهار کند. چه بسا امر به توقف خشونت سه روزه با دار ملا انصاری ها اشرف غنی هارا بی بال و پر کرده است. بنیکلاس باید خاطر نشان کرد اعتراض شهروندان عادی افغانستان بر گردن بریده ای طفلی به اسم تبسم و هم سفرانش توسط طالبان به جرم تعلق نژادی از طرف دولت وحدت ملی جرم حساب شده و شهروندان را به جرم از تخطی قانون به رگبار بسته کردند. و خود دولت مزدور که بایک توییت فاشیستی ترامپ از تحلیفش

فیروزی ۲۰۲۰ برابر ۷۷ حوت ۱۳۹۸ دو بانو شجاع در شهر کابل بر مصحک صلح طالبان و نماینده سرمایه داری خونخوار خلیل زاد برابر به پیشی ارزش نگذاشته و حجاب اجباری این ابزار تحقیر و ستم بر زنان را دور انداخته و زلفان زیبای شان را بیدادند. این حرکت نمادین و خیلی زیرکانه بود، پیام این بانوان در مقابل سروری مردان شرور و دین دار شهر که با چهار چشم آنها را تعقیب میکرد، دولت ضعیف و ناتوان، شهادی خلیل زاد و سفاکی استانکزی نه بود، صحنه ای بود که هیچ مجیب الرحمان

های تازه رسیده ای پیشرفت و ترقی را خشکاند، سرمایه داری باز هم از مهره ای سوخته ای استفاده کرد و پسر عمومی بزرگتر طالبان را یعنی حبیب الله کلکانی را بقدرت رساند و شاه امان الله را فراری داد، حبیب الله کلکانی در ۹ ماه حکومت داری، همه ای دست آورد های آزادی خواهانه را پا مال کرد. در مورد سلب آزادی های افغان ها و از جمله زنان فرمان صادر کرد و به مردان دستور داده شده لنگی به سر کنند، لباس محلی بپوشند و ریش شان را تراشند. بلی این تاریخ تلخ را مردم افغانستان بارها بخاطر منافع سرمایه داری جهانی تجربه و تکرار کرده اند و امروز از برکت دموکراسی امریکایی و ناتوی قاجاق زنان و کودکان فقیر و بی بضاعت، افزایش قتل های ناموسی و فرار از خانه، زندانی شدن زنان با کودکان شان به جرم فرار از ستم در منازل، ازدواج دختران خرد سال، کشتن زن با تیشه، با چکش و یا تجاوز جنسی با چوب و سایر ابزارها، بینی و گوش بریدن و سوختاندن زنان هنوز به قوت خود باقی است، چند همسری به حکم شریعت رایج است، بلی هنوز طالبان در قدرت سیاسی نخزیده اند ولی تفکرات طالبی تا مغز استخوان مردان افغانستانی نفوذ کرده است؛ و به قوت در جامعه رواج دارد ملا مجیب الرحمان انصاری برای مجازات زنان محاکم صحرائی درست کرده و فتوا به قتل و قصاص میدهد، به فتوای تعویذ نویسی، فرخنده به فیجع ترین وضع به قتل میرسد، عده از زنان که مشغول فعالیت های اجتماعی استند با انواع تبعیض ها، تهدیدها مواجه استند. کشته شدن خبرنگاران زن، کشته شدن معلمان و شاگردان مکاتب، تهدید به قتل و اختطاف زنان کارمند و مامور، ممانعت تحصیل زنان و دختران به آتش کشیدن مکاتب دخترانه و... صد هاستم دیگر همه از دست آورد های دموکراسی امریکایی و ناتوی است. من نمیدانم نیکلاس در مورد کدام دستاورد صحبت میکند؟ ولی زنان آزاده، مبارز و با شهامت افغانستان به این همه سناریو ها و ستم و فجایع انسانی دست رد میزنند درست همین امروز ۲۶

گپ و گفت اعتراض با فعالان حقوق زن

شرایطی کمک می کند. حتی اگر از کرسی های گفتگوهای صلح نیز محروم باشند، باز هم در جامعه حضورشان به دلیل توانمندی هایی که کسب کرده اند پررنگ خواهد بود. **اعتراض:** چرا و به چه دلیلی جنبش زنان با وجود فرصت های فراهم آمده و زمینه های نسبتاً مساعد در افغانستان، نتوانست طی این چند سال که از حمایت های هم برخوردار بود به خودش سر و سامان دهد؟ از طرف پیش از این که زنان حول پلاتفرم روشن برای رهایی بنیادی دور هم آیند در چهار چوب انجوها و نهاد های برای پروژه های موقتی و آزادی صوری دیده می شوند. **فریده احمدی از فعالان عرصه ی حقوق زن:** خب اگر من بخوادم کوتاه در پاسخ به پرسش شما بگویم، باید گفت فرصت و زمینه های که در افغانستان در هژده سال پسین توسط امریکا، ناتو و شرکا منطقه ایی شان برای زنان ایجاد شد، زمینه های بود که در چهارچوب پروژه های موقت با اهداف صوری و زود گذر برای منافع حضور خودشان در کشور و منطقه ایجاد کردند، نه با یک استراتژی دور برد برای تغییر اساسی در وضعیت زنان افغانستان. از طرف دیگر حتا همین پروژه ها هم که اکثرآ تحت عنوان بلند بردن سطح آگاهی زنان از حقوق خودشان بیشتر در قالب سیمینارها، ورکشاپ ها و کنفرانس ها در کابل و چند کلان شهر دیگر اجرا می شود مستفیدین مستقیم اش تن چند از زنان مرکز کابل و مرکز ولایات است؛ حالا آنکه نه دهم از زنان در ولایات، ولسوالی ها و روستا های افغانستان اصلا اطلاعی از این موضوعات ندارد؛ و یکی از دلایل اساسی عدم شکلی گیری یک جنبش فراگیر زنان با خواست های به پیش و بنیادی برای رهایی از کلیه ستم اجتماعی هم همین نکته است که هیچ ارتباطی بین چند زن گویا فعال حقوق بشری در کابل و اکثریت زنان در ولایات و روستاها وجود ندارد. برای همین است که زنان فعال در کابل و کلان شهر های افغانستان بیشتر خود را شامل انجوها و نهاد های پروژه ایی ساختند تا تلاش برای یک جنبش فراگیر زنان.

سرمایه داری گسترش خواهد یافت از جمله حوزه سیاست، کشورهای تمویل کننده به رهبری امریکا زیر نام مدرنیزاسیون افغانستان را به سمت انجیو ایزه شدن هدایت کردند که حقوق زنان، حقوق مدنی افراد و در کل حقوق بشر بیشتر از همه در این گرداب گرفتار شد. انجیو ایزم توانست اکثریت قاطع فعالین حقوق زن را استخدام نماید و آن ها را به تطبیق برنامه های از قبل مدون شده که بیرون از افغانستان طراحی شده اند بپردازد. نیروهای مدنی و روشنگر را به عنوان مأمور استخدام کرد و صدای شان را اسیر ساخت. و جامعه مدنی را از روح مدنیت و جایگاه واقعی آن به بیراهه کشانید، به گونه ای که خواسته یا ناخواسته همه نیروها در خدمت نظام سرمایه قرار گرفتند. به شکلی که سرمایه محرک اعتراضات و مطالبات مدنی قلمداد میشود. امروز بسیار دشوار است که بتوان کدام برنامه کوچک مدنی را به شکل داوطلبانه و رضاکار اجرا نمود. از پیامدهای منفی دیگر انجیو ایزه شدن جامعه مدنی در افغانستان، ورود افرادی به این حوزه است که هیچ اعتقادی به ارزش های مدنی و حقوق بشری ندارند. اما در تشکیلات انجوها زیر نام جامعه مدنی و حقوق بشر فعالیت دارند. این افراد، با روحیه سرمایه داری به معامله ارزش های مدنی و بشری می پردازند. در میان فعالین حقوق زن نیز این چهره ها به کثرت مشاهده میشود. زنانی هستند که به نمایندگی از زنان در موقعیت های بلند قرار میگیرند، اما هیچ اعتنا و باوری به حقوق زنان ندارند. نظام سرمایه داری حاکم نیز این گونه زنان را که راحت تر می تواند با آنها کار کند حمایت همه جانبه می نماید و آنها را در راستای منافع خود استخدام میکند. زنانی که با درک و آگاهی تاریخی - جنسیتی فعالیت می نمایند، تلاش می ورزند و قربانی میدهند؛ جامعه را نقد می کنند، فرهنگ حاکم را به چالش میکشند، روی اذهان عمومی تاثیر میگذارند و مسیر تغییرات سیاسی اجتماعی را هموار میسازند. از سوی حاکمیت، نادیده گرفته شده و به حاشیه رانده میشوند. امروزه زنان به یک نیروی واقعی و اثر گذار در جامعه بدل شده اند، که آگاهی و توانمندی دارند. افزایش زنان تحصیل کرده در کشور نقطه مثبتی است که به تثبیت جایگاه آنها در هر

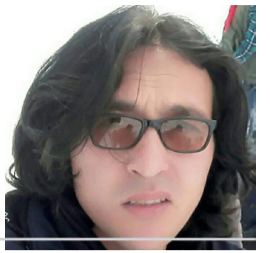
داشته است با زبان هنر، اتکا به دوربین و تصویر و هر وسیله و ابزار دیگر، چه جمعی و چه هم بصورت منفرد، اعتراضات شان را نسبت به وضعیت در هر مقطع زمانی انجام داده اند. از انجاییکه تاریخ جنبش زنان در افغانستان از ابتدا با فرامین و اختیارات ملکه ها و زنان داخل حکومت شکل گرفته و امروز هم می خواهند با این پروژه های که بیشتر به آزادی صوری زنان ارتباط دارد، جلو یک جنبش مستقل، خود جوش و بابرنامه برای رهایی بنیادی زنان از قید اشکال ستم اجتماعی بگیرند. خب جمع شدن زنان در جنبش های تبسم، فرخنده و وو بیشتر واکتشی، احساسات و آبی بود تا با افت دید وسیع و پلاتفرم روشن برای رهایی زنان. عدم انسجام فعالیت ها به جای پیگر و پیوسته معمولاً مقطعی و واکنشی بود. البته اگر صحبت از حضور زنان باشد طبعاً حضور قابل لمس و دید داشتند، اما منظور من بیشتر برای ایجاد تشکلی بنام جنبش مستقل زنان است نه فعالیت های در قالب نهاد های رسمی و برنامه های پروژه یی و با حمایت جامعه جهانی.

اعتراض: چنان که شاهد هستید امروز حتی جریان ها و کسانی که مدعی صیانت از حقوق زنان و حضور اجتماعی آن ها بودند، خودشان را با شرایط جدید سیاسی سازگار ساخته و حاضر شده اند که برای حفظ مقام منافع سیاسی شان حق طبیعی و انسانی زنان را قربانی نمایند و وضعیت پیش آمده چه تأثیرات ماندگار برای زنان و رانده شدن شان از عرصه اجتماعی دارد؟ **ابراهیم داریورش فعال حقوق زن:** روند تغییرات سیاسی اجتماعی در افغانستان مهندسی شده و از بیرون افغانستان مدیریت میشود. قدرت های بزرگ غربی هم به عنوان تولید کننده برنامه و هم به عنوان تطبیق کننده عمل میکنند. که منافع ملی و بین المللی خودشان همیشه برای آنها در اولویت است و توسعه و تغییرات را در افغانستان نیز با منافع خودشان می سنجند. مهره ها و افرادی را بر میگیرند که تطبیق کننده برنامه های آن ها باشد نه متعهد به ارزش ها. نظام سرمایه داری نظام ارزش محور نیست، بلکه سود محور است. این روحیه سود طلبی در تمام عرصه های زندگی افراد جامعه

است، بجز روسیاهی دیگر حاصل نخواهد داشت. طالب و گروه های تروریستی آموخته شده است، که در پاکستان زیر نظر امپریالیسم جهانی و با پادویی ارتجاع منطقه یعنی پاکستان هسته گزاری شد و ملا های دیوبندی و شاگردان دیوبندی بنام پیام اوران صلح از سرحدات پاکستان داخل افغانستان شدند و با همان افکار تاریک تر از قرون وسطا حاکمیت را آغاز کردند و جامعه را به عقب کشانیدند. در اولین روز های حضور شان در کابل زنان خانه نشین و مکاتب دخترانه بسته شد. اما زنان غیور کابل و ولایات با همت ارام نشستند و تن به بیچاره گی و عزلت و خانه نشینی ندادند؛ با ایجاد مکاتب در خانه هایشان جنبش سراسری تعلیم و تربیه راه انداختند، و دختران را به مکاتب خانگی فراخواندند؛ حتی خود طالب دچار سر گیجه شده بودند. این جا بود که هشت مارچ همان سال ها روز زن افغانستان نامیده شد. من باور کامل دارم که این بار هم که تداوم اشغال است اما ننگین تر و سیاه تر، زنان از قافله پیشرفت و مبارزه دور نخواهند ماند و صدای آزادیخواهی را بلند خواهند کرد. با دران غربی رو سیاه خواهند شد. زنان باید ندای رسا به وضعیت موجود نه بگویند؛ و نگذارند که دست آورد های را که با تلاش خود بدست آورده اند رایگان از دست دهند.

اعتراض: شمانقش زنان در جنبش های اجتماعی به راه افتاده در سال های گذشته مثل جنبش تبسم، رخشانه، فرخنده و... که در تاریخ افغانستان بی نظیر بودند را چگونه ارزیابی می نماید؟ **ناجیه افشاری از فعالان عرصه حقوق زن:** زنان افغانستان نسبت به شرایط پیش آمده معترض بودند؛ کشته شدن فرخنده آنهم به شکل خیلی فیجع باعث شد تلاش که جامعه به دو قطب تقسیم شود، یک زنان و انسان های آزادی خواه و برابری طلب و طرف دیگر نیروی های مترجع و افراطیبت مذهبی، البته این برابر خواهی ها که تا پیش از آن شکل خیلی علنی و آشکار نداشت، شکل عینی و بیرونی به خود گرفت. زنان مبارزه و آزاده افغانستان با همه استبداد که وجود

معمای امروز جامعه افغانستان



امان شاد کام

زمانی که به تاریخ زنان در سطح جهان نگاه کنیم؛ نکات چندش آور متوجه‌مان می‌شود. در هر سر زمین زنان به عنوان جنس درجه چندم محسوب می‌شدند و از حضور در مجالس سیاسی و اجتماعی قدغن بودند و شغلشان از سه گزینه (اطاعت از شوهر، تمیزخانه و دو سال در میان بچه پس انداختن) فراتر نمی‌رود. بهترین زن در نزد مردم و شوهر، زن بود که اطاعت شوهر را محترم می‌دانست یا سال یک‌بار بچه می‌زایدند و یا موزولو. در کتاب جامعه‌شناسی انتونی گیدنز آمده: در هیچ جای دنیا نمی‌توان یافت که مردان بالای زنان حاکم نباشد. زنان در همه‌جا اساسا با پرورش کودکان، نگهداری و اداره‌ی خانه سر و کار دارند (ص ۲۰۵).

تاریخ، ما را شیرفهم می‌کند که در جوامع جهان سوم، زنان بر علاوه‌ی کارهای خانه، به ریستدگی، بافندگی، دوخت دوز و ... نیز مصروفیت داشتند. در کتاب جامعه‌شناسی زنان اثر از پاملابوت آمده: زنان جهان سوم وضعیت بدتر و آسفت‌تر نسبت به مردان‌شان دارند، از قدرت و اختیار کم‌تر برخوردارند، بیشتر کار می‌کنند و کمتر درآمد دارند. کارهای خانه و رسیدگی به نیازهای خانواده بر عهده‌ی زن است و حتی زنان در مزرعه‌ها در کنار شوهرانش مصروف هستند. این وضعیت خیلی دوام پیدا نمی‌کند چون جامعه در حال گذار است یعنی بخواهیم و نخواهیم، زمان کارش را می‌کند و هر قدر زمان گذشت جامعه پیچیده‌تر می‌شود

و زمانی که جامعه پیچیده شد، انسان مدرن و انسان با خرد نیز می‌طلبد. در صفحه‌ی ۲۰۸ کتاب جامعه‌شناسی گیدنز آمده: جامعه به مرور زمان رو به صنعتی شدن قدم گذاشت و کارخانه‌ها بوجود آمد و کار از حالت خانواده‌گی به حالت فردی مبدل شد. دیگر در خانه کار برای زنان نبودند و باید به کارخانه‌ها می‌رفتند. در سال ۱۹۱۰ در انگلستان یک سوم زنان اشتغال داشتند و این رقم زنان مشاغل، جوان و مجرد بودند. زنان مطلقه نمی‌توانستند به کارخانه‌ها کار کنند. مزد زنان شاغل به خودشان داده نمی‌شدند، بلکه به پدران و مادران‌شان فرستاده می‌شدند. زمانی که ازدواج می‌کردند از کار برکنار می‌شدند. همین‌طور در صفحه‌ی ۱۷۵ کتاب جامعه‌شناسی زنان نوشته شده: زنان قبل از انقلاب صنعتی سده‌ی نوزدهم در خانه‌های‌شان و در کنار شوهران و پدران‌شان کار می‌کردند. این کار در واقع بدون مزد اجرا می‌شد و زنان خود را مکلف می‌دانستند تا در کنار شوهران‌شان کار کنند. اما بعد از انقلاب صنعتی همه چیز دگرگون شدن و دیگر زنان مفت و بدون مزد کار نمی‌کردند و زنان طرد خانه می‌کردند و برای خود نان پیدامی‌کردند.

مسئله‌ی زنان مجرد و متأهل در آن زمان حاد بودند و در کارخانه‌ها، زنان مجرد و جوان می‌توانستند کار کنند و زنان که شوهر داشتند حق کار و حتی بیرون شدن از خانه را نداشتند. در معنای واقعی کلمه، ازدواج برای زنان به یک سد می‌ماند و دختران که ازدواج می‌کردند، حق کار و حق بیرون شدن از ایشان سلب می‌شد و همه مکلفیت‌هایش به عهده‌ی شوهر بود. وظیفه‌ی زن مشخص بود که باید بچه به دنیا بیاورد و نیازهای شوهر را برآورده کند. مردان غالباً زنان شاغل به ویژه متاهل‌ها را تهدیدی برای شغل و وجهه‌ی خود در مقام نان‌آور می‌دانستند (جامعه‌شناسی زنان ص ۱۷۶). مردان بدین باور بودند، زمانی که زنان صاحب شغل باشند، ممکن است مردان در خانه بی‌کار بمانند چون زنان کار خانه را رها کرده و وارد کار مردان شده است. بجای نیست که مردان در خانه بمانند و زنان کار کنند. مردان، کار کردن زنان متأهل را زشت و وقاحت تلقی می‌کردند و زنان را سکوی بزرگ در مقابل خود می‌دانستند. ممکن آن سکوی غیرت و تنگ مردان بودند که غیرت و شهامت مرد اجازه ندهد تا زنان بیرون از خانه کار کنند و در کسب درآمد، مشترکاً فعالیت بکنند.

زنان و دختران، راحت‌نخوابیدند و از شرایط استفاده کردند. بعد از انقلاب صنعتی اتحادیه‌های کارگری را شکل دادند و خواستند که زنان متأهل را هم وارد بازار کار کنند. در پهلوی این، به خیابان‌ها ریختند و خواهان تحصیل زنان شدند. در آن زمان زنان حق تحصیل نداشتند و فقط مردان بودند که تحصیل می‌کردند. بعد از مقاومت‌های زیاد زنان توانستند در دانشکده طب حق تحصیل داشته باشند. و بعد از گذشت چندین دهه، نخستین جنبش زنان بعد از انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) شکل گرفت. در سال ۱۹۷۰ باشگاه‌های زنان در پاریس تأسیس شد و زنان آگاه و تحصیل کرده در این باشگاه‌ها فعالیت داشتند و شعارشان برابری و عدالت بودند. انتقادهای تند از دولت و سیاست‌مداران می‌کردند و می‌گفتند: مردان در طول تاریخ مردان را مورد تجاوز قرار داده و همیشه حالت مستبدگونه‌اش را بالای زنان تحمیل کرده و زنان را موجود دوم و ناقص به جهان معرفی کرده است. ماری گوز، رهبر یکی از باشگاه‌ها، بیانیه‌ی تحت عنوان اعلامیه حقوق زنان بر اساس اعلامیه حقوق بشر و

شهروندی صادر کرد و استدلال کرد؛ حقوق شهروند آزاد و برابر، نمی‌تواند به مردان محدود شود. چگونه ممکن است برابری حقیقی به دست آید هنگامی که نیمی از جمعیت از امتیازاتی که مردان در آن سهم هستند، محروم گردیده‌اند؟ بعدها این خانم توسط سیاست‌مداران و دولت فرانسه به دار آویخته شد. ماری گوز برای دولت مستبد و سیاست‌مداران خشن فرانسه واضح می‌کرد که زنان را در بیرون از خانه و توانایی‌های زنان را فراموش کرده‌اید و ممکن نیست که قشر عظیمی جامعه در جامعه باشد و به مردانش خدمت کند و فرزند به دنیا بیاورد اما در باره سرنوشت و آینده‌ی فرزندان‌شان تصمیم گرفته نتوانند. این از انسانیت دور است و در واقع دهن‌دراغ، برابری و انسانی است. در سال ۱۹۹۱ زنان شاعلی گسترش پیدا کرد و ۹۸ درصد خانم‌ها در ادارات به عنوان منشی مقرر شدند. این دست‌آورد بزرگی به زنان بود.

به هر حال، خوب است که نگاهی به زنان افغانستان داشته باشیم چون بر ما محترم است که بدانیم زنان افغانستان در این خراب شده، چقدر حقارت‌ها، ذلت‌ها و اذیت و آزارهای کلامی و جنسی را تحمل می‌کنند و لب می‌دوزد و در بیغلوله‌ی «خانه‌ها با درد و رنج ابتلا به امراض روانی دست و پنجه نرم می‌کنند. زمانی که ما سخن از زن افغان می‌زنیم، در واقع از دردهای مبهم، از مضمحل‌ها و احتقارها سخن

را لت و کوب می‌کرد و این محترم، بیشتر اوقات از موهای زنش می‌گرفت و یا دروازه را از داخل بسته می‌کرد تا نفس داشت، کتک می‌زد. همین‌طور جمله‌ی سمین دیوار که در جلد اول کتاب جنس دوم در باره زنان نگاهشده (زن زاده نمی‌شود، بلکه ساخته می‌شود) به حال و هوای جامعه ما صدق می‌کند. در جامعه‌ی ما، زمانی که طفل از رحم مادر به زمین افتاد، اولین نگاه‌ها به سراغ، بین دو لنگه (آلت تناسلی) کودک بیچاره می‌رود. بعد از نگاه کردن آلت تناسلی می‌فهمد که جنسیت‌ش چیست؟ بعد مرحله‌ی تفاوت‌های غذایی، پوشیدنی و ... می‌رسند. یعنی از زمان کودکی بین کودک پسر و کودک دختر تفاوت قایل می‌شود. پدر و مادر در زمان کودکی سهم بیشتر را به پسر می‌دهند و در واقع همین تفاوت‌های جاهلانه از زمان کودکی آغاز می‌شوند.

وضعیت چندش آور زنان در دهکده‌ها را می‌توان از روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها، مجلات، خبرهای محلی، کتاب طلسم‌ها و کتاب در برگشت به مرگ فهمید و درک کرد که زنان در دهکده‌ها با چه ذلت و خواری زندگی می‌کنند. حتی نمی‌توان زندگی گفت و می‌توان گفت؛ عادت و تحمل. زنان در روستاها با استبداد شوهرانش و کارهای شاقه خو گرفته است و ذهنش را طور عیار ساخته که سرنوشت را بر خود غالب دانسته و قبول کرده که ذلت و خواری از طرف خدا و سرنوشت که بر او مسلط شده و نمی‌توان به



تا وضعیت خفت‌بار زنان شهر کابل را به نگارش بگیرد: یک مرد بخاطر قمار دختر نوجوانش را می‌بازد. دختر را کلان می‌کند و زمانی که سن بلوغ را تکمیل می‌کند؛ در یکی از هتل‌های کابل برای یک شب به یک عرب می‌فرشد. بعد از آن شب شغل روسپی‌گری بر دختر مسلط می‌شود. روزها و شب‌ها اندامش را در اختیار مردان روسپی قرار می‌دهد. همین‌طور در کتاب بهای بکارت نگاهشده، صدف بخاطر عدم پرده‌ی بکارت، شوهرش از صدف بهره‌کشی می‌کند و شب‌ها او را به روسپی خانه‌های کابل می‌برد و پول بدست می‌آورد. بعلاوه اینها، هر از گاهی در شبکه‌های اجتماعی خبرهای ناگوار نشر می‌شوند. گاهی از طرف استادان بالای محصل دختران تجاوز صورت می‌گیرند و گاهی هم از طرف مولوی‌ها بالای شاگردانش. ناگفته نماند که افراط‌گرایی در افغانستان به اوج خود رسیده است. افراط‌گرایی بیشتر اوقات زنان را نشانه می‌گیرند؛ چون زنان یک موجود نسبتاً صادق هستند و زود فریب می‌خورند. بخصوص زمانی که مسئله‌ی خدا و جادو و جنبل در میان باشد، آن زمان قوه‌ی فکری‌شان سلب می‌شوند و زود فریب جادوگران را می‌خورند. مثلاً، ارتباط جنسی ملالندی با خانم‌ها، در واقع ارتباط مستقیم با افراط‌گرایی و جهالت خانم‌ها دارد. ملالندی به بهانه‌های تداوی بی‌اولادی با زنان نزدیکی می‌کردند و زنان با میل و رغبتش زیر ملا می‌خوابیدند. تن دادن زنان بخاطر این گونه جادو و جنبل، از دو گزینه خارج نیست: یکی ترس از طلاق و دیگری هم باورهای غلط و افراطی. این دو گزینه باعث می‌شود که زنان به بی‌راهه کشانده شوند. اما به صورت ناخن شمار، زنانی پیدا می‌شوند که بر علیه خرافات پرستی اقدام می‌کنند و به جادو و پدیده‌های خرافاتی نه می‌گویند.

بزهکاری‌های زنان هم در کشورهای جهان سوم و هم در کشورهای جهان اول قابل تأمل است. یعنی زنان خواسته و نخواستہ دست به دزدی‌های غیر منتظره می‌زنند و این گونه دزدی‌ها، برای عده‌ی از افراد غیر قابل فهم است. در معنای واقعی کلمه، زمانی که یک زن دست به دزدی و قتل می‌زند، شرایط و وضعیت که زن در آن قرار داشته درک نمی‌کنند. به همین خاطر واکنش زن را وقاحت محض تلقی می‌کنند. مثلاً، زنی در خانه نشسته و شوهرش او را ترک کرده و یک طفل هم دارد و او هر لحظه ضجه‌ی گرسنگی را سر می‌دهد و در آن موقع زن مجبور می‌شود، به مغازه برود و برای پر کردن شکم بچه‌اش دزدی و یا روسپی‌گری کند. بعضی از نظریه پردازان، بزهکاری زنان را ناشی از دو عامل دانسته است: یکی ژنتیکی / زیست محیطی و دیگری هم شرایط اجتماعی.

مسئله‌ی ژنتیکی بر می‌گردد به روان و اقوام زن و مسئله‌ی شرایط اجتماعی، زمان و مکان زن که یک زمانی در آنجا نفس کشیده و زندگی کرده و کلان شده. در کتاب جامعه‌شناسی زنان به بزهکاری‌های زنان در انگلستان (۱۹۸۶) ارقام‌های را ارایه داده که نشان می‌دهد، بزهکاری‌های مردان به مراتب بالاتر از زنان است: در صفحه‌ی ۲۱۳ همین کتاب، تنها رقم دزدی از منازل برابر با مردان است. به هر حال، نمی‌توان زنان را صددرصد منزه و پالوده دانست. چون در جامعه هیچ چیزی و هیچ کسی مقدس نیست و حتماً یک مشکل و خطای دارند. در افغانستان مثلاً، تن دادن زنان به ملا لندی و تن دادن دختران به اساتید دانشگاه‌ها و مدرسه‌ها و تن دادن زنان در دفاتر به رئیس‌ان و مدیران‌شان. در افغانستان واقعیت زن یعنی سریال شهزاد. شهزاد دختر که با هر گونه شرایط کنار می‌آید و تحمل می‌کند. زمانی که شهزاد را به اجبار به عقدنکاح قیاد دیوانسالار درمی‌آورد و قیاد را نزدیک خود نمی‌ماند اما با گذشت چند روز به قیاد تن می‌دهد و قیاد را عاشق خود می‌کند. خودش هم عاشق قیاد می‌شود و فرهاد را فراموش می‌کند. زنان افغانستان شبیه شهزاد است و اگر با یک آدم دیکتاتور زن ستیز و عیاش درجه اول ازدواج کند، حتماً عیاشی‌های آن را تحمل می‌کند و به مرور زمان خود می‌گیرد. شوربختانه همین موضوع در بین افغان‌ها تبدیل به یک ایده و فرهنگ شده: دختران‌شان را به اجبار می‌دهند و باور دارند که بعد از چند روز با شوهرش کنار می‌آید یا با آن عادت می‌کند. زنان افغانستان را می‌توان به گوسفندان تشبیه کرد. یا به مفت خوران تشبیه کرد که جفت‌گیری و بچه پس انداختن را در پیش‌گاه شوهر و خدا مسئول می‌دانند.

زنان شاغل افغانستان؛ چه در دفاتر و چه در کارخانه‌های کشمش پاکی، گل‌خانه‌ها، به کلفتی‌خانه‌ها و ... کار می‌کنند، اینها مزدی کم دارند اما با همان مزد کم امنیت ندارند و از طرف مردان آنجا لاس زده می‌شوند و به احتمال زیاد امنیت روانی‌اش به چالش کشانده می‌شوند. نمونه‌اش کم نیست؛ ادعای دختران فوتبالیست و همین‌طور امسال در بامیان و دایکندی، از یک دختر در مقابل استخدامش، تنش خواسته می‌شود.

کارهای خدا و سرنوشت دخالت کرد. جواد خواری در کتاب طلسمات نوشته کرده: بهترین زن در نزد مردان، آن زن است که در مقابل شوهر سکوت کند. بیشتر مردان در قریه‌ها زنان را پست و حقیر می‌شمارند و گفتن حرف‌های مهم را با زنان پسندیده نمی‌دانند و اگر کسی این کار را کند، مرد ذلیل محسوب می‌شود. مثلاً، در صفحه‌ی ۴۸ کتاب طلسم‌ها، از زبان یک فرد بنام پیوند حکایت می‌کند: خدا سیاه سر را برای فساد خلق کرده است. همین‌طور از زبان ملا یعقوب چنین حکایت می‌کند: اگر زن خلق نمی‌شدی، آدمی زاد همچنان در بهشت می‌ماند. در کتاب برگشت به مرگ، از فرهنگ‌ها و جهالت‌های مردم روستا یادآوری کرده که برای آدم خیلی دردآور و تأسف‌ناک است. یعقوب یسنار در صفحه‌ی ۷۵ همین کتاب چنین نگاهشده است: دختر بنام شکیبا را یکی از اقوامش به قتل می‌رساند و جسدش را در جوی آب می‌اندازد. جسدش مدتی مفقود می‌شود. بالاخره جسد شکیبا توسط شان قریه پیدا می‌شود و مردم به احترام دفن می‌کند. بعد از گذشت دفن شکیبا، چند نفر از اقوام شکیبا فوت می‌کند. همه حیران و سرگردان بودند و تا اینکه ملایی قریه خطبه‌ی غرار ابلاغ کرد که شکیبا پیل بوده. راه چاره این است که جسد شکیبا از قبر بیرون و سوختانده شود. به دستور ملا در شب، قبر شکیبا را می‌شکافد و جسد کبود و کوفته شده‌ی شکیبا را آتش می‌زند.

زنان در شهرهای افغانستان نیز امنیت ندارند و انواع از ظلم و ستم به شکل‌های مختلف بر زنان تحمیل می‌شوند و از زنان قربانی می‌گیرند. در ادارات دولتی زنان به عنوان سمبول استخدام می‌شوند و نه بخاطر ضرورت و توانایی. اگر اینطور نباشد، سوال برانگیز است که چرا دختران مثال‌های عینی اندام مناسب داشته باشند، استخدام می‌شوند؟ مثال‌های عینی زیاد است که دختران در ادارات دولتی و غیر دولتی مورد اذیت و آزار قرار می‌گیرند اما بخاطر حفظ آبرو و حرف‌های مردم، از ابراز آن جلوگیری می‌کنند. بدون شک در شهرها بسا کارهای خطرناک صورت می‌گیرد ولی در بیرون درز نمی‌کند. در کتاب روسپی‌های نازنین، نویسنده سعی کرده

می‌گوییم. زنی که در کنج خانه نشسته و آرزوهای از دست رفته‌اش را زمزمه می‌کند یا اینکه از شدت ناهنجاری‌های جامعه و مردان تفرعن، آرزوهایش مرده و اصلن آرزو ندارد. مثل مرده‌ی متحرک نفس می‌کشد و شب‌ها کثافت شوهرش را خالی می‌کند و صبح وقت یا هم از مشغله‌های خانگی چاشت استحمام می‌کند. زن در افغانستان، یعنی در پارادوکس، کتاب چنین گفت زرتشت که حامل جمله‌ی (هر زمانی که به سراغ زنان رفتید کتک را از یاد نبرید) قرار می‌گیرد. عده‌ی از نظریه پردازان بدین باور اند که نیچه این جمله را از فرانسس بیکن الهام گرفته چون او گفته بود: زمانی که به سراغ طبیعت رفتید، طبیعت را با چوب محکم بزنید. همین‌طور تحلیل می‌کند، نیچه این جمله را برای سالومه (معضوقه‌اش) گفته بود چون سالومه نیچه را به دلیل ضعف جنسی‌اش ترک کرده بود. حالا اینکه چقدر صادق است، ضرورت است که نیچه را نقش قبرکرد و یا نیچه دوباره زنده شود و تا با ما پاسخ بدهد. این غیر ممکن است. اما در باره زنان افغانستان، می‌توان جمله‌ی نیچه را برعکس کرد و چنین نوشت: هر زمانی که به سراغ مردان رفتید، چوب خضران را از یاد نبرید. این‌طور خیلی منطقی است. در جامعه ما، مردان است که زنان را مورد اهانت و لت و کوب قرار می‌دهند و نه زنان. در قریه‌ای ما، دو نفر بود که زناش را لت و کوب فیزیکی می‌کرد و متأسفانه خانه‌ی هر دوی‌شان نزدیک و از یکی‌شان با دیوار خانه‌ی ما جسیده بود. این دو آدم در هفته یک‌بار اگر زنان‌شان را کتک نمی‌زدند، در واقع مریض بودند. خوب به یاد دارم، یک صبح زمستانی بود و درضمن خیلی سرد و آب دهن را در لبان منجمد می‌کرد. از خانه بیرون شدم و به دهن دروازه‌ی خروجی رسیدم که صدای ضجه و ناله‌ی زن همسایه می‌آید. از بس که زنتش را کتک زده بود، برای عادی شده بود. گوش فرا نهدم؛ متوجه شدم که شوهرش زن را بی‌باکانه لت و کوب می‌کرد. صدای «گدپ و گدوپ» لت و کوب به وضاحت شنیده می‌شد. با آن‌که مرد معیوب بود اما به لت و کوب زنتش دست باز داشت. همین‌طور همسایه‌ی بغلی ما، نیز زناش

علل بردگی زن و راه‌رهای

عبدالله

مقدمه

در راه مبارزه برای آزادی زن، بسیار مهم است که علل تاریخی به بردگی رفتن و به جنس دوم مبدل شدن زن را بدانیم. در غیر این‌ها قادر نیستیم سیاست و نظری مطابق به وضعیت درد آور زن داشته باشیم و در این راه تشکل رزمنده ای برای آزادی زن و کل بشریت ایجاد کنیم.

افراد و تشکل‌هایی که علت و یا علل مادی و اجتماعی به اسارت رفتن زن را نمی‌دانند و یا در این مورد بی تفاوت باشند، مبارزه شان برای آزادی زن تلاش نمایشی، تجارتي و بیهوده‌است.

وقتی امریکا و ناتو افغانستان را اشغال کردند، تشکل‌ها و نهاد های زیادی زنانه و مردانه با ادعای دفاع از حقوق و آزادی های زن دکان های خود (دقتر) را باز کردند و برنامه های شان را بیرون دادند. اما در هیچ یکی از این برنامه‌ها - چه چپی بوده چه راستی - سیاست رسیدن به آزادی واقعی زن را که همان مبارزه طبقاتی زن است، نمی‌شود یافت. انگار جامعه افغانستان مجموعه مناسبات متقابل اجتماعی نیست و زنان این کشور در طبقات متخاصم اجتماعی که محصول این مناسبات اقتصادی متقابل اند، جا بیجا نشده این‌ها (زنان) موجودات ماوراء مناسبات متقابل اجتماعی اند.

و این همه ستمی که بر دوش زن سنگینی میکند نه ناشی مناسبات اجتماعی، بلکه ناشی از نبود احساس

مهر و محبت بین انسان هاست. آدم‌ها باید یک دیگر را دوست داشته باشند، بلاخره همه «اولاده آدم و حوا» استیم در مقابل هم دیگر باید احساس مسوولیت کنیم.

«دوستان بین المللی» ما (امریکا و ناتو) هم بخاطر تأمین حقوق و آزادی های بشر آمده و دفتر ما هم (اظهار نظر نهاد های جامعه مدنی) برای داد خواهی از حقوق پایمال شده شما (زنان) باز شده‌اند.

در رسانه های چاپی، تصویری، مجازی و کتب تازه به بازار آمده نیز، آنچه را در رابطه با زن و حقوق و آزادی هایش می‌توان خواند، شنید و دید، همه کلی گویی های مجرد است. و باز، در این آشفته بازار، آثانی که «عمیق» و «بنیادی» هم فکر می‌کنند، مسئله اسارت و جنس دوم بودن زن را در رسوم «ناپسند» و گاهی هم در برداشت های نادرست از «قرائت» دین دانسته و میدانند.

ولی در رابطه با علل و یا علت به بردگی کشیده شدن زن، که همان تقسیم طبیعی کار در خانواده تک همسری و به ادامه، مناسبات متقابل اجتماعی و روی کرد آن، شکل گرفتن طبقات متخاصم که هر آن آماده به خوردن گوشت همدیگرند، بورژوازی و نهاد های چپ و راستش، حرفی ندارند.

بهر روز، اوضاع چنین است که: علل به اسارت رفتن زن، جنس دوم بودن و نوع مبارزه در راه آزادی زن که مسایل حد، مهم و مبرم جامعه ما را می‌سازند، توسط تشکل های سیاسی - اجتماعی و بخصوص گردانندگان چرخ مدیای افغانستان - چه چپی‌ها و چه راستی‌ها - با عمدا پوشانده و قلب ماهیت شده و یا اصلا در این رابطه کاری صورت نگرفته است. بناءً داد خواهان حقوق و آزادی های زن در کشور، خالی ذهنند و در هواسمیش می‌زینند.

دانشمندان و فیلسوفان معتبر جهان از جمله انگلس، که فلسفه مبارزه شان روی آزاد ساختن انسان زیر ستم بخصوص زن، از استثمار و استبداد نظام سرمایه داری می‌چرخد، در اثر تحقیقات علمی یافته اند که، زن آزاد به دنیا آمده، زمان های درازی سالار جامعه بوده و دختران و پسرانش بر مبنای حقوق مادری می‌زیسته اند. و به همین سبب، این زمان بنام مادرسالاری ثبت تاریخ بشر شده است.

ولی این که چه تحولاتی در جامعه رخ داده که سپه سالار جامعه در پیروز (زن)، برده و جنس دوم جامعه امروز شده است، توجه کنیم به فشرده این داستان، که هم آندوه آور است و هم ضرورت تکامل جامعه بشری بوده:

پس از مادر سالاری و پیشرفت جامعه که داستان بس طولانی ای خارج از حوصله این نوشته دارد، بشریت با عبور از زندگی گله‌ای، گروهی، چند زنی و چند شوهری، به زمانی میرسد که به خانواده های تک همسری معروف است. و این دورانی است که انسان‌ها برخی از وسایل تأمین معیشت و دفاع از خود، مثل: وسایل بدوی شکار (تیر و کمان) و سمچی (خانه) برای خواب و راحت را ساخته، ارزش این‌ها و ارش ذخیره مازاد تولید را درک و حفاظت از وسایل کار و مازاد تولید را، می‌دانسته‌اند.

با تداوم وضعیت بالا، بلاخره بین مرد و زن نه بر بنیاد خصومت، بلکه مبتنی بر ساختمان فیزیکی بدن مرد و زن و رابطه مستقیم و غیر مستقیم این‌ها با وسایل تولید، برای اولین بار بین زن و مرد تقسیم طبیعی کار صورت می‌گیرد.

در این تقسیم، وظایف ساده، کمتر جدی و کمتر سود مند در آن اوضاع، مثل چیدن میوه، تربیه و حفاظت از کودکان، بیشتر به زن مربوط می‌شوند. ولی شکار حیوانات، مقابله با بیگانگان و به مانند این‌ها که در آن زمان اهمیت بیشتر داشته اند، مربوط به مرد.

این تقسیم اولیه کار، روی وسایل مربوط به کار های مشخص و تداوم این وظایف، بر مولدین، نوعی اثر مالکانه می‌گذارد که چیزی کاملاً بدیع بوده. بطور نمونه: مرد بیشتر متوجه حفظ و بهتر شدن وسایل شکار و جنگ است. و زن بیشتر متوجه وسایل چیدن میوه، حفاظت از میوه مازاد و نگهداری اطفال.

و باز، تقسیم طبیعی کار بین مرد و زن و حدود تبارز هر دو جنس در زمان های مقابله با حوادث طبیعی (زلزله، توفان، آتشفشان) و همچنین حوادث اجتماعی (جنگ بین خانواده‌ها و بعدا بین قبایل)، حس تملک بر وسایل تولید معیشت، بر مازاد تولید

(خوراک و پوشاک) و همچنان بر محل زیست (سمچ)،

اولا در متن خانواده (بین مرد و زن)، بعدا بین خانواده های مختلف، طایفه‌ها و قبایل، برجسته شده این احساس تملکی از نسلی به نسل دیگر به ارث می‌رسند.

و وسایل کار و مازاد تولید، به تدریج مهر خصوصی خورده انسان‌ها در روابط متقابل اجتماعی که نامش جامعه است، قرار می‌گیرند و بر بنیاد این روابط متقابل، انسان‌ها به طبقات که طبعا متضادند، تقسیم میشوند.

و در نتیجه این تقسیم بندی هاست، که مهر بی حقوقی و جنس دوم بودن بر پیشانی زنان و از ارباب بودن و جنس ممتاز شدن، با برجستگی بر پیشانی مردان از دور نمایان میشود.

هدف ما از تازه کردن بحث فوق در این جاقط این است که با شکل گرفتن ساختار خانواده تک همسری، در زندگی بشر دو انقلاب آورده است: اولاً، خانواده به صفت بنیاد تمدن متبازل گردید که به نام گهواره «جامعه مدنی» یعنی مناسبات اقتصادی همان دوران نیز یاد میشود؛ که بعد ها در مراحل مختلف تاریخ بشر، اشکال متفاوت (بردگی، فودالی و سرمایه داری) را به خود گرفته است. ثانیاً، خانواده کانون شکل گرفتن مالکیت خصوصی یعنی عامل بدبختی بشر، در تاریخ نیز بوده است.

لهذا، زن در یک انقلاب برده و جنس دوم شده است و مرد در آن ارباب و جنس ممتاز. اما حال نباید مخالف تهداب زندگی بشر یعنی خانواده به مفهوم زیست با همی دو جنس طبیعتا متضاد با هم بود، زیرا این ضرورت ادامه زندگی انسان است. بلکه مخالف آن مناسبات خانوادگی باید بود که بر بنیاد پول می‌چرخد و زن در آن جنس دوم است و تکاملش یعنی سرمایه داری، از هر صد آدم، ۸۵ را به فقر، گدایی، فحشاء و بردگی کشانده و یک اقلیت پرازیت (سرمایه داران و «فقر» دور یخن اش) را، غول و خون خوار ساخته است.

بناءً تا زمانی که در اثر یک تحول عمیق و بزرگ در مناسات اجتماعی، بشریت از ستم مالکیت خصوصی که اساسا در دست مردان است، رهایی نیافته است؛ غیر ممکن است که زن از بردگی رها شود و در تمام عرصه های زندگی همسان مرد باشد. به عبارت ساده زن در اثر یک تغییر بنیادی در جامعه بدوی برده شده، باید در یک تغییر بنیادی در جامعه پیشرفته، آزاد شود.

از برده شدن زن در جنگل مرد، کمتر از ۳۰۰۰ سال می‌گذرد. در این مدت چه قشر زن و چه زنان و مردان بصورت مشترک، برای آزادی زن، تحت عناوین مختلف مبارزه کرده اند. ولی هیچ یک منجر به آزادی زن نشده و در آینده نیز با چنین اشکال مبارزه زن آزاد نخواهد شد.

زیرا زن طبقه اجتماعی ای دارای منافع خاص و رسالت تاریخی نیست. زن بنا بر قرار داشتن در مناسبات متقابل اجتماعی، در طبقات و اقشار مختلف و متضاد (کارگر، سرمایه دار، خرده بورژوا و ...) تقسیم است. پس زن نه در مبارزه به تنهایی خود می‌تواند آزاد شود و نه در مبارزات پوپولیستی خلق گرای و استقلال طلبی که ریشه خرده بورژوایی دارند می‌تواند آزاد شود.

مادر عصر سرمایه داری امپریالیستی یعنی آخرین مرحله آن و سرمایه داری وابسته به آن، زندگی می‌کنیم. بناءً زن و سایر ستم کشان برای آزادی خود شان به یک منجی تاریخی رسالتمند ضرورت دارند و آن طبقه کارگر و مبارزات طبقاتی این نیروی تاریخ ساز علیه استثمار و استبداد نظام سرمایه داری در چار چوب سیاست برابری طلبانه است نه در یک سیاست مجهول،

ارجل و بنجل. اما تمام اشکال مبارزه برای آزادی زن که منجر به تأمین حقوق و آزادی های سیاسی - دموکراتیک زن شود، دفاع می‌کنیم و همین نوع مبارزات را وظیفه مقدماتی خود برای رسیدن به آزادی زن قرار داده ایم. ولی بدون درنگ اضافه می‌کنیم که، زن در یک مبارزه طبقاتی زیر رهبری طبقه کارگر با عموم بشریت زیر استثمار و استبداد، یکجا آزاد می‌شود. نه با خواست‌ها و شعار های فمینیستی، نه با استقلال خواهی چپ های ناسیونالیست و یا با برنامه نهاد های جامعه مدنی و نهاد های حقوق بشری.

این شکل‌هایی از مبارزه هم در اساس و هم در نتیجه بورژوایی

اند، و آن: سفر در راه فاصله ایست از بردگی قرون وسطایی تا بردگی سرمایه داری که زن افغانستانی بخصوص طی ۱۹ سال اخیر این فاصله را پیموده است. و حال دعوت زنان افغانستان به حرکت دوباره شان در این راه ارتجاعی، می‌تواند کار هر گروهی باشد، ولی کار مبارزان ضد استثمار و استبداد نظام سرمایه داری نیست.

ما با اجتناب از درازگویی، از استثمار، استبداد و بی حقوقی کامل زن در دوران بردگی باستان، که حتی «اسپازی» خانم پریکلکس (رهبر حزب دموکرات و امپراتور اتن) را نیز، به سبب زن بودنش نمی‌توانست و نمی‌توانیم آزاد خواند، یکسره می‌گذریم.

و در رابطه با استثمار، استبداد و بی حقوقی یک هزار ساله زن در سلسله مراتب فیودالیسم. در سلسله مراتب مذاهب کاتولیک، پروتستان و همچنان دربار های آماسیده پادشاهان - که تنها دربار قاچاریان ۲۴ هزار زن مسلوب الحقوق (کنیز) را در خود جا داده بود، فقط این قدر می‌گوییم که: هزار سال دوران فیودالیسم مایه شرمساری و سرافکنندگی، در تاریخ بشر است.

اما در رابطه با بردگی زن در نظام سرمایه داری، که روی دو موضوع خم می‌شود: ۱) زن در نظام سرمایه داری (۲) نقش زن در جنبش های کارگری

زن در نظام سرمایه داری

افغانستان سرمایه داری زیر سلطه امریکا و ناتو است. زن در این کشور یوغ دو ستم را روی شان دارد: اولی اربابی مرد. دومی استثمار و استبداد سرمایه.

ستم نخست: ستم اربابی مرد بر زن در افغانستان. روز تا روز شدت خود را از دست می‌دهد؛ زیرا، از یک سو کلیم مناسبات اقتصاد ارباب - رعیتی به سبب ناکارایی اش در حال جمع شدن است. از سوی دیگر نیاز مناسبات سرمایه داری است که از هر راه ممکن، از جمله توسط نهاد های اثر گذار مبلغ و مروج خود، نیروی تولیدی زن را که تا پیش از ۴۵ در صد نیروی کار کشور را می‌سازد، از سلطه مرد سالاری یعنی

مناسبات «عیال داری»، چون: آشپزی، لباس شویی، رفت و روب خانه، بی‌سوادی، عاجزگی و اسارت در چهار دیواری و چادری «آزاد» سازد.

در این تحول که در ۱۹ سال اخیر بخصوص در شهر های بزرگ افغانستان خیلی‌ها سریع بوده، سرشیر (لایه فوقانی قشر زن) به تجارت، کرسی های پارلمان و مقام های دولتی رفته و لایه های تحتانی، به بازار کار، فقر، بیکاری، بی‌سوادی، گدایی، اعتیاد و بیماری های روانی. و این خصلت ذاتی تمام نظام های سرمایه داری بخصوص در کشورهای وابسته و زیر سلطه است. ارگان های قانون گذار، ادارات مجری قانون و نهاد های مدافع حقوق بشر و مبلغین و مروجین مناسبات نظام سرمایه داری (کمسیون حقوق بشر و نهادهای جامعه مدنی)، در تثبیت و همچنان رسمیت دادن به حقوق لایه فوقانی قشر زن، و در مقابل تثبیت بی حقوقی و رسمیت دادن به ستم کشی لایه های

زیرین آن، که در پاراکراف فوق به آن‌ها اشاره شد، دست بالایی داشته و وظیفه سرمایه دارانه خود را به وجه احسن انجام داده اند.

در تحولات تاریخی یاد شده یعنی تثبیت حقوق قشر فوقانی زن و همچنان بی حقوقی لایه های فقیر آن) باید برخورد دو گونه داشت: این که زن از «بردگی پنهان خانگی مرد» بیرون آمده، کار مثبت و مشت محکمی بر دهن کج و بویناک فیودالیسم است.

اما این که زن از زیر باران برخاسته زیر ناهه دان نشسته است، چنانچه در بالا اشاره شد، زنجیر استثمار و استبداد سرمایه بر دست و پای زنان، محکم تر و سنگین تر از نظام های ماقبل سرمایه داری پیچیده شده است.

ستم کارمزدی: امروز موقعیت زن در جامعه ما را، کارگران مزارع تولید زعفران، کارگران خاک روب شهرداری کابل، زنان و دختران خشت ریز در کوره های خشت پزی، زنان دستگاه کشمش پاکی، زنان تریاکی بستر رود خانه کابل، گدایان کنار جاده ها، صافی کاران و وسایط مالکان سرمایه، زنان و دختران مورد تجاوز در ارگ و مکاتب، زنانی افتاده زیر شلاق و سنگ

باران طالبان و داعشی‌ها و زنانی نشسته در سوگواری عزیزان شان که توسط سپاهیان حکومت های پوشالی و امریکا - ناتو - تروریست ها، خون شان ریخته است، رقم می‌زند نه زنانی ناز دانه سرمایه که روی کرسی های پارلمان، ریاست ها، وزارت ها و سفارت ها لمیده و یا غرق ناز و نعمت پیشه تجارت اند.

حقوق و آزادی های زنان کارگر و زحمتکش مادر قوانین نظام سرمایه داری، حقوق و آزادی های صوری (شکلی) است نه واقعی. افشار زنان محروم ما فقط این حق را دارند که نیروی کار بفردشند، هر ۵ سال بعد به مافیای سرمایه، دزدان زمین

و قاچاقبران چرس و تریاک، رای بدهند که در ارگ و پارلمان ارباب رسمی این‌ها باشند و استثمار و استبداد شان چیزی قانونی.

پس بسانی که در بالا اشاره شد، رها شدن زن از زیر یوغ مرد فیودال و خم شدن دوباره اش زیر یوغ کارمزدی سرمایه، به معنای مضاعف شدن درد و رنج قشر زن و سنگین شدن زنجیر اسارت این

انسان محکوم در طول تاریخ بشر است که بایست و باید برای پاره کردن این غل و زنجیر، آگاه و متشکل شده با کارگران مرد یکجاعلیه استثمار و استبداد سرمایه برزند.

نقش زنان در جنبش های کارگری

راه آزادی زن در افغانستان جاده دارالامان نیست. زن افغانستانی باید تا این حد به آگاهی سیاسی - اجتماعی برسد که، چنانچه در سطر های گذشته اشاره شد، زن نه از طریق جنبش خود برای خود (فمینیزم) به آزادی سیاسی - اجتماعی می‌رسد و نه از راه بلند کردن شعار «استقلال» طلبی که برخی از سازمان های سیاسی ما برای آزادی زن انتخاب کرده اند.

ما در مقدمه گفتیم، زن در اثر انقلابی که در خانواده تک همسری رخداد و اساس شکل گرفتن جامعه طبقاتی مبتنی بر مالکیت خصوصی را گذاشت، محکوم و مبدل به جنس دوم شده است.

حال که ما در عصر امپریالیسم مبارزه می‌کنیم و زن که در افغانستان - بدون کدام شک و شبه ای - در کنار سایر مولدین مستقل خرده پا که توسط سرمایه بخصوص پس از تجاوز امریکا و ناتو خلع ید شدند، به بردگی کارمزدی سرمایه کشانده شده است. پس حقوق و آزادی هایش بطور قطع با حقوق و آزادی های طبقه کارگر گره خورده. به همان سانی که طبقه کارگر برای استقلال که شعار قرون ۱۸ و ۱۹ بورژواها بود، مبارزه نمی‌کند، استقلال طلبی برای زن نیز شعار مبارزاتی جهت رهایی اش نیست. مثلا زن چینی، ویتنامی و کوریایی بخاطر بیرون راندن استثمار جنگید و در این کشور ها دموکراسی که نه هم کهنه، بلکه «نوین» استقرایافت. ولی زن بسانی که در

سطور بالا اشاره شد، روی آزادی از استثمار و استبداد را ندید، بلکه بیشتر از پیش به بردگی سرمایه کشیده شد.

به این حساب غیر از این که مبارزه زن برای رهایی با مبارزه طبقه کارگر برای تحقق حقوق، آزادی و برابری پیوند بخورد، دیگر همه راه ها به خانه نظام سرمایه داری، همان جایی که پرومته (زن) را به زنجیر کشیده اند، منتهی می‌شود. (۱)

۸ مارچ که روز آزادی خواهی زن است، اساس و بنیاد کارگری دارد نه گذشته استقلال طلبی و پوپولیستی که امروز در افغانستان به انحراف رفته (ملاخورک و انجویی شده) هر زن و مرد قاچاق چرس و تریاک و ارگان های دولتی و غیر دولتی بورژوازی، محافل مجلل ترتیب میدهند و در رابطه با حقوق و آزادی های زن گلو پاره می‌کنند. در حالی که سنن روز زن یک جنبش کارگری ضد نظام سرمایه داری است و برابری می‌خواهد.

مگر اساس این جنبش توسط اعتصاب زنان کارگر پارچه باف برای بدست آوردن حقوق شان از مالکان سرمایه، در نیویارک امریکا در سال (۱۸۵۷) گذاشته نشد؟ و بعد و بعد، این درفش مبارزاتی کارگران توسط دو زن مبارز سوسیالیست (لوزا لوگزامبورگ و کلارا زتکین) شعار رسمی بین المللی جنبش زن نگردید؟

بازی، بستر تبارز هشت مارچ بمتاب ه خاستگاه مبارزه زنان آزادی خواه، جنبش کارگری است. اما این که بورژوازی و خرده بورژوازی زیر این نام محافل مجلل برگزار می‌کنند زنان را فریب میدهند و سوده های مختلف از کار می‌برند، دلیلش این است که چپی های سنتی این جنبش را از بیس کارگری و برابری طلبی طبقاتی آن جدا ساخته و به چیزی نمایشی و سود جویانه مبدلش کرده اند.

اگر چنین نبود، زنان و دختران دموکراتیک ترین کشور های جهان که به سبب استثمار و استبداد سرمایه جان شان به لب رسیده است و محل تبارز احساسات می‌پالند، به زیر ارتجاعی ترین و خون ریز ترین بیرق یعنی داعش می‌رفتند و به بردگی جنسی سر می‌ماندند؟ هرگز.

لهذا وظیفه زنان مبارز است که جشن ۸ مارچ را در سیاست عام طبقه کارگر برپا دارند و دنیای آزاد بدون طبقات و برابر بخواهند. تا بورژواها و خرده بورژواها جرأت شرکت در این جنبش و محافل را نداشته باشند. و ۸ مارچ ماهیت انقلابی زنان کارگر پارچه باف را، باز یابد.



رزالوگزامبورگ و «اعتصاب عمومی»

دیالکتیک زن و جامعه

بهنام قدیمی



© DW/H: Sirat

تاریخی نیست که فقط در ۱۸۵۷ در امریکارخ داده باشد و جهانیان با اختصاص یک روز در سال برای آنکه آن جنایت بزرگ ضد زنان فراموش نشود مجلس و محفل بر گذار کنند. امروز با گذشت بیشتر از یک صد و شصت و سه سال از آن واقعه، جنایت و فجایع سیستماتیک هر روزه از هر خانه و کارخانه سر بیرون می کند؛ حالا دیگر، جنایت، فقر، اعتیاد، تبعیض، خشونت و همه نابرابری ها کودکان و زنان شده، بنام روز زن کل روز های سال است نه تک روزی نشانی شده در تقویم ها. آدم ها (اعم از زن و مرد) به جز مبارزه هر روزه و وقفه ناپذیر بر ضد همه خرافات و انقیادی که به گونه ای انسان ها را در برابر هم قرار می دهد راه دیگری ندارد ما با هم نوع هایمان نه غریبه و دشمن بل هم نسل و هم عصریم؛ همه باید بدون تبعیض زن و مرد، بدون از تعلقاتی تباری و اتنیکی از حقوق اقتصادی-سیاسی برابر در برخورداری و مالکیت از تمام فرآورده های جمعی بشر در جایگاه اقتصادی و اجتماعی یک سان قرار داشته باشد.

بی حقوقی و نابرابری حد اکثر در تمام عرف و عادات، آراء و اعتقادات بدوی و گذشته گرا در کشور های عقب مانده بیدامی می کند؛ ظلم، فشار، تحمیل و عدم برابری همه مرز ها را درنوردیده است؛ «معضل جهانی راه حل جهانی می خواهد» نه تفرقه انسانی؛ روز زن و همه روزها، روز به پا خاستن بر علیه همه اشکال ستم اجتماعی برای یک دنیای مرفه و برابر به تمام اهالی مترقی و آزاده دهکده جهانی است، یقیناً «آینده نمی تواند استمرار گذشته باشد». ساختن دنیا نو مستلزم اندیشه های نوین است رهایی زنان از انقیاد ستم جنسیتی یکی از پایه های اساسی رهایی بشریت است؛ این دیالکتیک زن و جامعه است؛ پیش بسوی رهایی زنان از اشکال ستم اجتماعی!

استعداد دینی کار آمد بس مهمی برای عادی جلوه دادن همه ی نابرابری های اجتماعی است. فرهنگ، با هر تعبیر و تفسیری که از آن در جامعه وجود داشته باشد، این پدیده در کارکردهای روتین اش دارای دو جهت است. در یک جهت آن «سنت» و در سوی دیگر آن «تجدد» قرار دارد. در فرایند تاریخ نگاه بخشی اعظم از شرقی ها تکیه همه جانبه و ارزش گذاری بالای سوبه سنت - فرهنگ است تا قبول و رونق نوگرایی (مدرنیته) در فرهنگ. بر خورد های گذشته گرا در جامعه تحت عنوان عرف، عادات، سنن و داده های تاریخی - فرهنگی در برابر زنان همانند پرده توهم مذهب بین آدم ها قرار دارد. فرهنگ ارتجاعی، مردانه و زن ستیز شانه به شانه مذهب اشکال ستم از جمله ستم جنسیتی راپر قدرت ساخته است.

ناسیونالیسم در آرایش ملی جهان سرمایه داری پدیده قرن بیستمی و نو خوانده می شود، اما گام هایش درست جای پای عشیره گرایی، قبیله گرایی و قوم گرایی سابق است و کارکرد خیلی معتبری نسبت به اسلاف اش ندارد و از این معبر یکی از حربه های محوری در دست کاپیتالیسم است، تا بشریت را به فرقه های متخاصم فرد علیه فرد و ملتی بر ضد ملت دیگر تقسیم نموده به بهانه منافع قوم، زبان، ملیت، مذهب، سرزمین و سمت و سو حقوق جهان شمول انسان های مدرن را دودسته تسلیم عقاید باستانی کند. این تقسیم بندی ها و فرق گذاری ها مایه اشکال ستم اجتماعی از آن جمله ستم جنسیتی است؛ نظام اقتصادی - سیاسی حاکم بر جهان یعنی سرمایه داری از آنجایی که بر مبنای نابرابری ایجاد شده است، از تمام این پدیده ها به عنوان ابزار و حربه استفاده می کند تا شکاف و نابرابری طبقاتی را که مخرج مشترک کل مظلوم و مصایب اجتماعی از جمله خشونت و رفتار شرم آور علیه زنان است، بدیهی و اصول طبیعی نشان دهد.

با این وضعیت هشت مارچ دیگر صرفاً یک میراث

خشونت و تنفر قرار داده موجود درجه دوم بشمرید. آری همه کسانی که به هر نحوی تبعیض جنسیتی را توجیه می کنند، کل تفکر شان به عضو جنسی افراد ختم می شود.

فرهنگ، ناسیونالیسم و دین از نگاهی، ابزار های اساسی کنونی و دیروزی هستند که مبتنی بر آن بصورت عموم آدم ها به گروه های از هم جدا و در برابر هم قلمداد می شوند. هر چند ممکن این پدیده ها در یک نگاه سطحی آزا، اعتقاد و میکانیزم هایی برای اتحاد و همبستگی بین آدم ها در یک جغرافیا و سرزمین به شمار آید، اما در بینش ژرف و کارکردی ناسیونالیسم، دین و فرهنگ نه تنها که هم گرایی و هم نشینی را در همه خانواده بشری ایجاد نکرده بلکه اکثراً باعث ایجاد فرقه های متخاصم در سراسر زنده گی گذشته و کنونی انسان ها بوده است؛ کل نابرابری ها و اشکال ستم اجتماعی در اجتماعات بر اساس همین پدیده ها و به نفع طبقات فرادست توجیه و تفسیر شده است.

ادیان در سیر مراحل تکوین اندیشه بشر ایستگاه هایی بوده که بشریت در فراگرد تاریخ با کمال نا آگاهی نسبت به پیرامون اش از آن عبور کرده است؛ و در هر کدام این ایستگاه ها نورم هایی به عنوان میانجی بین آدم ها و تمام طبیعت تعیین تکلیف کرده است؛ در ادیان و مذاهب انسان ها مستقیماً با یک دیگر و محیط زیست شان تعارف و شناسایی ندارند بل این متون و داده های ارزشی ادیان است که طرفین را، خوب یا بد، درخور و شایسته یک دیگر می داند. با تأسف در اجتماعات مذهبی مردان زنان را از همین رهگذر می شناسند؛ دید آدم ها در جوامع عقب افتاده هنوز علمی، انسانی و بدور از تأثیر پذیری مستقیم مذاهب نیست که رک و راست از سر تعقل و تفکر مدرن هم نوع و پیرامون خود را بدون واسطه و میانجی به تعریف و شناسایی گیرد؛ از این منظر ادیان و داده های مذهبی در چهارچوب قواعد اخلاقی و فرهنگی توجیه کننده ستم جنسیتی بین زن و مرد است و این

تبعیض و به تعقیب آن سلب بخشی زیادی از آزادی ها و حقوق طبیعی زنان به گواه تاریخ مدون بشر در ابتدا دوره پدر سالاری و با تقسیم کار در مکلفیت های خانه و بیرون شکل گرفت و تا به امروز بیش کم در تمام جهان ادامه دارد. در جوامع طبقاتی از برده داری تا سرمایه داری ستم و نابرابری بین انسان ها در ابعاد مختلف وجود دارد؛ با قید مبارزات نفس گیر و توأم با قربانی های فراوان به وسیله جنبش های انقلابی، آزاده و مترقی در فرایند تاریخ، تا کنون بشریت قادر نشده است که همه باور های بدوی، گند زده و کهنه را از زندگی انسان های نوین بدور سازد؛ چون مقتضای نظام های طبقاتی انسان ستیز همین است و هر از گاهی منافع شان ایجاب می کند تا یکی را برتر از دیگری جلوه دهند. ستم جنسیتی که ستم و نابرابری مضاعف بر زنان در سراسر دنیا است در پیشرفته ترین کشورهای اروپایی تا عقب افتاده ترین کشور های افریقایی و آسیایی به درجات کم و بیش سیر صعودی دارد. متأسفانه آمار اعمال خشونت و نابرابری نسبت به زنان، از خشونت زن علیه زن گرفته تا اعضای خانواده و (.) جامعه و در کل سیستم های نابرابر در دنیا افزایش یافته و بیداد می کند؛ «بیش از یک سوم زنان در سراسر جهان خشونت فیزیکی / جنسی را تجربه کرده اند. بدن زنان بطور اخص به عنوان بخشی از کارکرد های عادی بازاریابی انحصاری سرمایه داری، دچار ابژگی، شی وارگی و کالا شدگی می گردد».

در اشکال ستم طبقاتی، ستم جنسیتی نابرابری است که بیش از نصف آدم ها فقط به دلیل جنسیتی که دارند مورد تبعیض قرار میگیرند، این یکی از عقب ماندگی های مبتدی بشر است که امروزه نظام سرمایه داری آن را در شکل های گونه - گونه تولید و باز تولید می کند و با ابزار های نوین و کهنه با استفاده از قدرت هژمونیک نظامی، اقتصادی، مدیایی و اطلاعاتی بی که دارد به نحوی در جامعه جا انداخته است. در غیر آن در این عصر سخت مایه شرمساری است که شما هم - نوع خود را به دلیل تمایز اندام جنسی مورد

پندار مردسالاران و هیولاهای سیاسی اجتماعی آن

افسانه خاشاک



و طبیعی می‌نماید. گروه‌هایی که امروز در جامعه افغانستان حرف آخر را می‌زنند و بعید هم نیست که در مراسم رسمی و دولتی داد از حقوق زن سر دهند خود بعضاً بخشی از این ستم و اسارت نسبت به زنان بوده‌اند و آن را در اشکال شنیع و هولناکی عملی ساخته و مشروعیت بخشیده‌اند. اما کیست که نداند که اعتراف و تصدیق تاریخی این ستم که در بیشتر موارد بار اخلاقی می‌یابد، حلال مشکل آتیه‌ی از موانع و مشکلات فراراه زنان در جامعه نیست. دلسوزی نسبت به زنان و روایت کردن ستم و تبعیضی که بر آنها روا شده و روا داشته می‌شود هر چند که می‌تواند بیان آگاهی از موجودیت و به رسمیت شناختن آن باشد، اما راه کار برای رفع و رجوع آن نیست. زیرا مشکلات و مصائب زنان آفت‌دیر عمیق، گسترده و وحشتناک است که باید به عمق و پهنای آن رخنه کرد و عوامل اصلی و بنیادین این ستم را شناخت و نه تنها شناخت، بل برای تغییر بنیادی آن دست به عمل شد.

با درد و اندوه که در آغاز دومین دهه قرن بیست و یکم زنان در جامعه ما با آزار و افکار مواجهه استند که محصول تاریخی دوران توحش بشریت است. با وجود گذر زمان جهل و عقب‌ماندگی به یمن حضور، فعالیت و منافع نیروهایی در جامعه افغانستان شانه به شانه از این محصول تاریخی دوران توحش بشر حراست نموده و آن را به ترم معمول، رایج و طبیعی تبدیل نموده‌اند. چیزی که باعث گشته حیات انسانی زنان آن چنان بی‌بهاشمرده شود که حتی طرح مصائب و ستم و آزارتایند جنسیتی که هر روزه بر زنان می‌رود جوک و لطیفه تصور گردد؛ در مواردی حتی برای خود زنان.

با توجه به سر آغاز موضوع بحث و رفتار غالب و رایج در جامعه به ساختار خانواده که طبیعتاً خود در ابعادی متأثر از مناسبات و هنجارهای حاکم طبقاتی است و به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک نماینده گانی در جامعه افغانستان و مناسبات و ساختار سیاسی و اقتصادی حاکم دارد نگاه عمیق‌تری بیاندازیم در می‌یابیم که نهاد خانواده در کنار ستم طبقاتی در تعمیق ستم جنسی و بقای آن نقشی بارزی را بازی کرده و بازی می‌کند. بدون تردید اولین و قدرتمندترین نهاد اجتماعی در افغانستان و جامعه‌های مشابه «خانواده» است. این‌جا وارد مقولات پیچیده فلسفی، اجتماعی و فرهنگی در مورد خانواده که دامنه بسیار گسترده‌ی می‌دارد، نمی‌شویم.

در شیوه تولید سرمایه داری زنان در کل مورد ستم قرار می‌گیرند، که این در واقع از رابطه نابرابری آنها در تولید سرچشمه می‌گیرد. برای اکثریت زنان اقشار و طبقات تهی دست و فرودست از جمله طبقه کارگر، این ستم بخشاً نتیجه وظایف شان در خانواده است. ریشه مادی ستمگری بر زن ادامه همان اساس بردگی خانواده‌گی در گذشته است که تا هنوز ادامه دارد، این وجهی نابرابری و تبعیض نسبت به زنان در جامعه ما با ابعاد ویرانگری کسب کرده و می‌کند مخصوصاً

روزی با چند تن از همکارانم در باره مردسالاری صحبت می‌کردیم. یکی از همکارانم رو به من کرد و گفت: «شاید شما در یک فامیل مردسالار بزرگ شده‌اید که همه مشغله تان حرف های مفت است. من خودم در یک فامیل روشن به دنیا آمده ام؛ خودم تصمیم می‌گیرم، سر شوهرم هم زور استم». همه به او گفتند خوشا به حال تو که شوهرت به گفت و فرمانت است. من از او سوال کردم وقتی نصف شب طفل تان بیدار می‌شود و یا بیمار است آیا شوهرت هم بیدار می‌شود تا به فرزندت برسد و یا خودت را کمک می‌کند؟ آیا شوهرت شما را در امور خانه کمک می‌نماید؟ او در پاسخ به من گفت: «پس ما زن‌ها برای چه استیم، این کارها وظیفه ما زن‌ها است...» این پاسخ همکارم باعث بحث و گفت و گوی خیلی طولانی میان ما و سایر همکارانم شد.

در مجلسی که بحث در مورد ستم بر زن، مردسالاری و بیحقوقی زن مطرح شده بود من نگاه و نظر انتقادی‌ام را اظهار داشتم. آقایی از جمع شرکت کننده گان پس از پایان یافتن سخنانم در این بحث باز و عمومی با مخاطب قرار دادن من گفت «بین تو ما مردان را متهم می‌کنی، من اینقدر مرد خوب، مدرن و امروزی استم که حتی به زن اجازه داده‌ام تا در یک دفتر خارجی کار کند» با شنیدن این حرف آقای دیگری به او خندیده و با حالت تمسخر آمیز آهسته و نجوا کنان گفت بی غیرت... البته باید این را یاد آور شوم که نمونه‌هایی را که نقل کردم از زبان یک فرد «عامی»، مذهبی و بیسواد بیرون نشده بلکه این آدم‌ها هر کدام صاحب ادعای بلند بالائی هم هستند. و به دلیل موقعیت شغلی شان این تلقیات را به دیگران هم منتقل می‌نمایند و در تداوم و بقای آن سهم دارند؛ درد آور اما این است که یک بحث خیلی مهم و حیاتی در جامعه افغانستان، که در آن چه ستم و بیحقوقی نیست که بر زنان به دلیل جنسیت شان اعمال نمی‌شود، اینقدر پیش پا افتاده و جوک تلقی می‌شود.

خیلی اوقات، فمینیست‌ها و هر فرد آزادیخواهی که نسبت به نابرابری، تبعیض و بیحقوقی زن معترض و فعال استند متهم به «فترت پراکنی» نسبت به مردان می‌شوند؛ و به نظر من دلیل این سوء تعبیر ناشی از عدم درک درست از مردسالاری و تحولات تاریخی در جامعه‌های انسانی است. مردسالاری یک نظم اجتماعی مبتنی بر نابرابری و ستم است که به لحاظ تاریخی شکل گرفته‌ی قوام یافته و فراز و فرودهایی داشته‌است که در عصر جدید مناسبات حاکم موجود آن را در اشکال پیچیده و نامرئی تری در خود ادغام و تولید و باز تولید می‌کند.

محرومیت و ستم تاریخی که بر زنان رفته است امروز، حتی در جامعه شدیداً مردسالار ما، حداقل در حد گفتار یک مسئله و امر انکار ناشدنی به شمار می‌رود و بیشتر گروه‌ها و افراد تظاهر به تصدیق آن می‌نمایند؛ حتی آنهایی که ستم جنسی در عمل و باور شان نهادینه شده و یک امر متعارف

آن‌جا که پای روایت مذهبی و عقاید و باورهای قبیله‌ی در درون خانواده و اجتماع باز می‌شود. وظیفه مراقبت و نگهداری از کودکان و همچنین به انجام رساندن بخش اعظم کارهای یک نواخت، خسته‌کن و بی‌مزد در خانه نتیجتاً منجر به عدم توانائی و گرفتن سهم برابر و کامل زنان در تولید اجتماعی می‌شود. زنان یا به طور قطع از شرکت در امور جامعه محروم شده و اسیر چهار دیوار خانه گشته‌اند، نمونه آشکار آن «امارت اسلامی طالبان» در دهه نود و اعمال آپارتاید جنسیتی است و آنجائی هم که در تولید اجتماعی کشیده شده‌اند وظایف شان بیشتر مربوط و محدود به ساحة فعالیت های اقتصاد خانگی و مهارت‌هایی در این زمینه بوده‌است.

خانواده در جامعه چون افغانستان موسسه‌ی است که از آن طریق آراء و عقاید از جمله هنجارهای زن ستیز به نسل‌های بعدی از فرزندان پسر و دختر انتقال می‌یابد. خانواده آن ساختمان اجتماعی است که دسیپلین، فرمانبرداری، طرز تلقیات غیر انتقادی، باورهای اقتدارگرایانه و فروتنی در مقابل برتری اجتماعی، مطابق اقتدار پدرسالارانه و ستمگری بر زن در آن شکل می‌گیرد. این باورها به دیگران به ویژه کودکان منتقل و بدین صورت افکار مردسالار به آنها القا می‌گردد؛ و همچنین زنانه‌گی روزانه کسانی را که با هم ازدواج کرده‌اند تحت تأثیر قرار می‌دهد و از این‌جا است که مناسبات مافوق و مادری در نهاد خانواده شکل می‌گیرد. خانواده با ساختار امرمی اش باعث تضعیف هر نوع مقاومت گردیده و ضامن مطابقت آن با نرم‌های حاکم و مسلط در جامعه می‌شود. از طریق خانواده پدرسالار است که اولین شناسائی جنسی و نقش متفاوت آنها اتفاق افتاده است چیزی که برای جامعه در کل و برای زنان به ویژه زیانبار و تبه‌کن بوده‌است. ضرب و شتم زنان و کودکان در سازمان خانواده و تحمل آن از جانب جامعه بورژوازی وسیله‌ی برای به‌مورد اجرا گذاشتن اخلاقیات ارتجاعی، سرکوب جنسی و شناسائی نقش جنسی در خانواده است.

موقعیت ایزوله و محدود زنان در خانواده آنها را متمیز کرده و سبب آسیب‌پذیری شان در قبال باورهای ارتجاعی و عقیمانده می‌گردد. باورهای مردسالار و ارتجاعی که هر روز از طریق رسانه‌ها، بنیادها و دستگاه‌هایی در جامعه تبلیغ و تکرار می‌شوند زمینه گسترش و غلبه آن‌ها را بر اذهان از جمله زنان فراهم می‌کند. برنامه‌هایی که در باب خانواده و اخلاقیات از رسانه‌های چاپی و دیداری در افغانستان پخش می‌شوند در دامن زدن به افکار عقیمانده مردسالار و ضد زن نقش بازی می‌نمایند. بر همین اساس است که تصویب قوانینی که یک مقدار فرجه و فرصتی را برای شگوفایی افکار مردم مساعد می‌سازد به مقاومت و لجاجت نیروهای مردسالار و زن ستیز مواجه می‌شود، نمونه بارز این مخالفت و لجاجت ارتجاعی را در طرح لایحه قوانین منع خشونت علیه زن و حمایت

از حقوق کودکان در پارلمان شاهد بودیم. بنابراین خانواده پدرسالار در کنار اهرم‌های دیگر شکل دادن به افکار و آراء ضد زن باعث محدود شدن هر چه بیشتر افق زنان حتی آنهایی که ظاهر آراسته و شسته و روفته‌ی می‌دارند و یا هم از عنوان و مقامی در وضعیت کنونی برخوردار اند گردیده چه رسد به زنان دیگر که در بسوادی و محرومیت به سر می‌برند؛ در نتیجه بر اساس آنچه گفته آمدیم اغلباً زنان خاندان سنتی باورهای بیشتر از باورهای ارتجاعی و عقیمانده تأثیر می‌پذیرند و آن را در اشکال گوناگون از خودشان بروز میدهند. به این ترتیب این زنان به سهم خود نقش مهمی را در انتقال این باورهای عقیمانده و ستمگرایانه به کودکان شان بازی میکنند، مخصوصاً به دخترها که بیشتر توسط مادران شان مطابق قواعد جنسی بی‌که به وسیله جامعه و مناسبات حاکم اجتماعی پیریزی شده است ترتیب می‌شوند. با این حال این وضعیت خود انعکاسی از موقعیت اجتماعی است که زنان در جامعه دارند نه بیان توافقی آگاهانه آنها؛ این نوع عقیمانده‌گی زائیده ستمی است که بر زنان روا داشته شده و روا داشته می‌شود. این وجهی از مساله نباید دلیلی برای از نظر دور داشتن روابط اقتدارگرایانه و پدرسالار درون خانواده شود. این اقتدار پدرسالارانه است که با پشتیبانی نهادی رسمی، دم و دستگاه مذهب و نرملهای اقتدارگرای حاکم تصمیم می‌گیرند تا نسل آینده را چطور پرورش دهند؛ هر چند که بخش بیشتری این پرورش به وسیله مادران انجام می‌شود. مساله دیگری که باعث عقیمانده‌گی سیاسی-فکری زنان و اشاعه افکار مردسالار و نهادینه شدن آن در جامعه می‌شود، پدیده‌ی است که در میان زنان سنتی و خاندان قوی و گسترده است، این است که مردان خانواده در کل و شوهران شان (حتی آنهایی که فعال سیاسی اند و خود مدعی مبارزه برای رفع ستم و آپارتاید جنسیتی استند) شرکت زنان در مبارزه سیاسی و تشکیلات سیاسی را دشوار می‌کنند، هر چند اگر خود شوهران مستقیماً در ممانعت آنها نقشی نداشته باشند.

بناءً دلایل وجود و بروز آن دیدگاه‌هایی که در آغاز مطلب به طور نمونه از مواجهه شخص خودم آورده‌ام را در این بستر باید دید و جستجو کرد. به ویژه با تغییر و تحولات سیاسی جدید، باورهای مردسالار ضد زن تقویت خواهد شد و آن را به ضرب شلاق و تعزیر در ابعاد وسیع تری بر جامعه تحمیل خواهند کرد؛ بیم بدتر شدن موقعیت زنان و رانده شدن شان از اجتماع بیشتر از هر زمانی می‌رود. تا دیر نشده باید جلو آن ایستاد و راه و چاره جست. هشتم مارچ روزی برای بسیج جنبش زنان و آزادی خواهان برای رفع تبعیض و ستم جنسی است؛ از این رو بجاست که در یک چنین روزی اعتراض مان نسبت به نابرابری و آینده تار و وحشتناک برای جامعه و زنان را هر چه راس‌تر و پرتوان‌تر اعلام بداریم.

اعتراض

سال اول *حوت ۱۳۹۸ Eteraz Monthly March 2020

صاحب امتیاز و مدیر مسوول : جواد طیب

زیر نظر شورای نویسندگان

برگ آرا: سیف الله فیروزی

تیراژ: ۱۵۰۰

مراکز توزیع:

- شهر کتاب

- دفتر انجمن تحقیقات علوم اجتماعی

- غرفه های روزنامه فروشی در کابل و ولایات

شماره تماس: ۰۷۸۰۹۹۹۰۳۰

اعتراض تنها مطالبی که صرفاً به این نشریه ارسال شده باشد چاپ می کند.

استفاده از نوشته های اعتراض با ذکر منبع آزاد است.

مسئولیت مقاله های اعتراض با نویسندگان و مترجمان است.

آخرین مهلت برای ارسال مطالب جهت درج در شماره

بعدي بیست و پنجم مارچ است.

اعتراض در افغانستان و خارج مشترک می پذیرد:

تماس با ما: ۰۰۹۳۷۰۸۴۷۴۲۰۰

نشانی برقی:

Eteraz.2020@gmail.com

د بنځو د آزادی خوځښتونو او د کارگري غورځنگونو د يووالي اړتيا

ناصر لوياند

جيونو ته لويبري او تبليغاتي گټه يې امریکا او ناتو ته رسيري چې وگولای شي دلته خپل خونړی يرغل او اشغال توجیه کړي. فمينیستي ډلې او د بنځو ټولني کولای شي د بنځو د راوبښولو او پاڅولو په برخه کې غوره نقش ولوبوي، خو باید دا روښانه شي چې دا ډول مبارزې چې د پېړيو راهيسې جريان لري پرته له دې چې د کارگري غورځنگونو ملاتړ ترلاسه کړي، کومې د پام وړ لاسته راوړنې له ځان سره نه لري، برعکس یو ډول د بنځو د راډیکالی مبارزې او د کارگري غورځنگونو ځواک او اغیزو ته یې زیان اړولی دی. هغه څه چې نن ورځ د بنځو د حقوقو او لاسته راوړنې بلل کيږي او په ځینو هیوادونو کې بنځو خپل نسبي حقوق او آزادی ترلاسه کړي دي، نه د فمینستي او بورژوايي ډلو له شامته بلکې د کارگري طبقې د غورځنگونو د بیسارې سرښندنې نتیجه ده. دا چې ۸ د مارچ د نړۍ په ټولو هیوادونو کې د بنځو د حقوقو او آزادیو لپاره د هلو ځلو گړندي کولو لپاره لمانځل کيږي، دا یوازې او یوازې د کارگري غورځنگونو چې نیمه برخه یې بنځی تشکیلی، په ابتکار رامنځته شوی دی. اتم د مارچ د بنځو نړیواله ورځ د حکومتونو او یا بورژوايي ډلو نوښت نه بلکې د کارگري غورځنگ پوری اړه لری چې د بنځو بشپړی آزادی ته ژمن غورځنگ دی. کارگري غورځنگونه چې په اوانه کې تر ستم او استثمار لاندی بنځي او نارینه دواړه راځي، په طبقاتي مبارزې ټینگار کوي. د مترقي کارگري غورځنگونو د مبارزې اوږدمهاله موخه د هر ډول ستم لمنځه وړل دی، که هغه جنسیتی ستم دی یا اقتصادي، سیاسي، عقیدوي او توکمي... د طبقاتي مبارزې موخه د ټول بشریت ژغورنه ده. نو له دې کبله د بنځو د حقوقو لپاره مبارزه پرته د بانگوالي نظام په ضد مبارزې څخه نشي کولای د بنځو آزادی تضمین کړي. که چیرې د بنځو د حقوقو او آزادی لپاره ډلې او ټولني په رښتیا غواړي جنسیتی ستم ته د پای ټکی کيږدي نو باید خپلې هڅې له کارگري غورځنگونو سره همغږي کړي او د طبقاتي مبارزې له لارې د سرمایه داري نظام په وړاندې غوڅه مبارزه په گډه سره پر مخ یوسي. په طبقاتي نظام کې ظلم او ستم یوازې په بنځو نه دی بلکې ټول بشریت نارینه او ښځینه ورڅخه په کړاونو کې دی. مهالنسی بانگوالی نظام چې په کې طبقاتي توپيرونه کال په کال پراخيري، شتمن اقلیت په کې هر ورځ لا شتمن کيږي او بیوزلی اکثریت په کې لا پسي د فقر او بیوزلی کندي ته لويبري، نه یوازې دا چې اقتصادي استثمار او په تولیدي وسایلو کلک انحصار ټینگ دی بلکې کارگره طبقه چې د ټولني اکثریت جوړوي له ټولو انساني او ټولنیزو حقوقو بې برخې دي. نارینه کارگر د یوې نمرې ډوډۍ لاس ته راوړلو لپاره باید لکه یو مری شپه او ورځ ستونزمن کارونه وکړي او اصلا فرصت نه لري چې د خپل ژوند او کورنۍ سره د گډ اوسیدلو څخه خوند واخلي. د کورني تاوتریخوالي او یا په ټولیز ډول د بنځو په وړاندې د تاوتریخوالي اصلي لامل د کورنیو له اقتصادي وضعیت سره نیغ په نیغه تړاو لري. کله چې یو څوک د خوړلو لپاره ډوډی، د اغوستلو لپاره جامی، د ناروغۍ د درملنې لپاره پیسې او د اوسیدلو لپاره کور ونلري، څه ډول امکان لري چې رواني حالت یې روغ او نورمال پاتې شي. همدا ډول ټول نارینه په بنځو باندې د ستم او ظلم کولو موقعیت کې نه دي، ټولی بنځي هم مظلومي او تر ستم لاندې نه دي. د بانگوالو کورنیو پورې متعلقې بنځي هغومره په نورو بنځو باندې په ظلم او استثمار کې ونډه لري څومره چې د هغوی د کورنیو نارینه یې لري. نو په دې توگه دا جوته ده چې په بانگوالي

د بنځو د آزادی او د ستم څخه د ژغورنې لپاره تر اوسه پوري ډول ډول هلې ځلې شوي او د اندونو له مخې راز راز غورځنگونه شتون لري. دغه بهیرونه د پېړيو راهيسې په مختلفو کچو يې خپلې اغيزې درلودې خو تر دې مهاله نه دي توانيدلي چې د بانگوالي نظام په وړاندې بشپړ حقوق او خپلې آزادی ترلاسه کړي. بانگوال سره له دې چې خپل ځانونه د بنځو د آزادی او بشري حقوقو مدافعین گڼي او ډیر قوانین یې د کارگري غورځنگونو د مبارزې د فشار په پایلو کې اصلاح کړي دي خو په عمل کې د بنځو حقونه، شخصیت او انساني کرامت یې تل په بیرحمۍ سره تر پښو لاندې کړيدي. هغوی د بنځي له وجود څخه لکه د یو شي او وسیلې په توگه گټه اخلي. که څه هم د پانگه والي نظام څخه مخکې اصلا بنځي، انسان نه بلل کېدلي او د یو حیوان په حیث ورسره چلند کېدلو خو په پانگه والي نظام کې چې سود او پانگه په نورو ټولو ټولنیزو او انساني اړیکو باندې برلاسی لري، لا هم د ټولني د مظلومو طبقاتو په څیر بنځي په غبرگو زنجیرونو باندې تړل شوي او تر ستم او استثمار لاندې دي. په بنځو باندې د ستم او نابرابری جرړی د نارینه و په انفرادي سلوک کې نه دي، بلکې په طبقاتی جوړښتونو او ټولنیزو نابرابریو کې نغښتی دي. همدا طبقاتی جوړښتونه دي چې یوه شتمنه طبقه چې د ټولنه ډیر کوچنی اقلیت جوړوي، دا تړوان وربخښی چې د ټولني لویه برخه چې په کې نارینه او ښځی دواړه دي تر ستم او استثمار لاندی ونیسی. کارگري غورځنگونه د ټولني د نابرابری او ستم اصلی جرړی په نښه کوی چې طبقاتی توپیر بلل کيږی. جنسیتی ستم د طبقاتی ټولني د جوړښت یواځی یو اړخ دی چې پرته د طبقاتی جوړښت ضد مبارزې او د دی جوړښت نړولو څخه له جنسیتی ستم څخه خلاصون امکان نه لری. بانگوالی نظام د خپلې بقا لپاره دی ته اړتیا لری چې د ټولني د مظلومو او ستم لاندی وگړو پام د ټولني اصلی تضاد څخه بل لوری ته واړوی او یا دا چې د معترضو غورځنگونو په ویشلو سره د هغوی د مبارزې اغیزه کمزوری کړی. په وروستیو ۱۹ کلونو کې په افغانستان کې د امریکا او ناتو لخوا د بنځو د حقوقو په نوم لوی تجارتونه وشول. په دې دوه لسیزو کې بنځي ونه توانيدلي چې خپل لومړني حقوق او آزادی ترلاسه کړي. د ځینو سمبولیکو او د نانځکو په شان بنځو شتون په حکومت کې، نشي کولای د لیریو سیمو او محرومو بنځو استازیتوب وکړي. د حکومت تر کنترول لاندې سیمو او ان په کابل ښار کې په رڼا ورځ فرخنده ژوندی سوځول کيږي، نورې میرمنې سنگسار کيږي، پر مخونو یې تیزاب شیندل کيږي، وهل ټکول کيږي او د بدن غړي یې غوڅ کيږي. په بنځو باندې د جنسي تریو او جنسیتی تاوتریخوالیو راپورونه د دولت له زندانونو، ادارو او حتا د ولسمشرۍ ماڼۍ څخه مخی ته راغلل. هغه مدني ټولني او د بنځو سازمانونه چې په افغانستان لگیا دي د بنځو د حقوقو او آزادی لپاره مبارزه کوي، زیاتره په خپله د بنځو په حقوقو او آزادی باندې باور نه لري او یا د هغوی حقوق او آزادی په یو تنگ او لنډ چوکاټ کې تعریفوي. ډیری ډلې د بنځو د حقوقو او آزادی سره، نه د یو ارزښت او اصل بلکې د یوې کټورې پروژې په توگه چلند کوي. د بنځو د حقوقو او آزادی لپاره فعالې کورنۍ او بهرنۍ موسیسي هېڅ ډول خپلواکي نلري او هغه پلانونه او استراتیژی عملي کوي چې د افغانستان د بنځو له لومړیتوبونو او ستونزو سره هېڅ تړاو نلري. نو په افغانستان کې ددې ډول ننداریزو کړنو او پروژو مالي گټه یوازې د کورنیو او بهرنیو فاسدو موسیسو

د بنځو د آزادی او د ستم څخه د ژغورنې لپاره تر اوسه پوري ډول ډول هلې ځلې شوي او د اندونو له مخې راز راز غورځنگونه شتون لري. دغه بهیرونه د پېړيو راهيسې په مختلفو کچو يې خپلې اغيزې درلودې خو تر دې مهاله نه دي توانيدلي چې د بانگوالي نظام په وړاندې بشپړ حقوق او خپلې آزادی ترلاسه کړي. بانگوال سره له دې چې خپل ځانونه د بنځو د آزادی او بشري حقوقو مدافعین گڼي او ډیر قوانین یې د کارگري غورځنگونو د مبارزې د فشار په پایلو کې اصلاح کړي دي خو په عمل کې د بنځو حقونه، شخصیت او انساني کرامت یې تل په بیرحمۍ سره تر پښو لاندې کړيدي. هغوی د بنځي له وجود څخه لکه د یو شي او وسیلې په توگه گټه اخلي. که څه هم د پانگه والي نظام څخه مخکې اصلا بنځي، انسان نه بلل کېدلي او د یو حیوان په حیث ورسره چلند کېدلو خو په پانگه والي نظام کې چې سود او پانگه په نورو ټولو ټولنیزو او انساني اړیکو باندې برلاسی لري، لا هم د ټولني د مظلومو طبقاتو په څیر بنځي په غبرگو زنجیرونو باندې تړل شوي او تر ستم او استثمار لاندې دي. په بنځو باندې د ستم او نابرابری جرړی د نارینه و په انفرادي سلوک کې نه دي، بلکې په طبقاتی جوړښتونو او ټولنیزو نابرابریو کې نغښتی دي. همدا طبقاتی جوړښتونه دي چې یوه شتمنه طبقه چې د ټولنه ډیر کوچنی اقلیت جوړوي، دا تړوان وربخښی چې د ټولني لویه برخه چې په کې نارینه او ښځی دواړه دي تر ستم او استثمار لاندی ونیسی. کارگري غورځنگونه د ټولني د نابرابری او ستم اصلی جرړی په نښه کوی چې طبقاتی توپیر بلل کيږی. جنسیتی ستم د طبقاتی ټولني د جوړښت یواځی یو اړخ دی چې پرته د طبقاتی جوړښت ضد مبارزې او د دی جوړښت نړولو څخه له جنسیتی ستم څخه خلاصون امکان نه لری. بانگوالی نظام د خپلې بقا لپاره دی ته اړتیا لری چې د ټولني د مظلومو او ستم لاندی وگړو پام د ټولني اصلی تضاد څخه بل لوری ته واړوی او یا دا چې د معترضو غورځنگونو په ویشلو سره د هغوی د مبارزې اغیزه کمزوری کړی. په وروستیو ۱۹ کلونو کې په افغانستان کې د امریکا او ناتو لخوا د بنځو د حقوقو په نوم لوی تجارتونه وشول. په دې دوه لسیزو کې بنځي ونه توانيدلي چې خپل لومړني حقوق او آزادی ترلاسه کړي. د ځینو سمبولیکو او د نانځکو په شان بنځو شتون په حکومت کې، نشي کولای د لیریو سیمو او محرومو بنځو استازیتوب وکړي. د حکومت تر کنترول لاندې سیمو او ان په کابل ښار کې په رڼا ورځ فرخنده ژوندی سوځول کيږي، نورې میرمنې سنگسار کيږي، پر مخونو یې تیزاب شیندل کيږي، وهل ټکول کيږي او د بدن غړي یې غوڅ کيږي. په بنځو باندې د جنسي تریو او جنسیتی تاوتریخوالیو راپورونه د دولت له زندانونو، ادارو او حتا د ولسمشرۍ ماڼۍ څخه مخی ته راغلل. هغه مدني ټولني او د بنځو سازمانونه چې په افغانستان لگیا دي د بنځو د حقوقو او آزادی لپاره مبارزه کوي، زیاتره په خپله د بنځو په حقوقو او آزادی باندې باور نه لري او یا د هغوی حقوق او آزادی په یو تنگ او لنډ چوکاټ کې تعریفوي. ډیری ډلې د بنځو د حقوقو او آزادی سره، نه د یو ارزښت او اصل بلکې د یوې کټورې پروژې په توگه چلند کوي. د بنځو د حقوقو او آزادی لپاره فعالې کورنۍ او بهرنۍ موسیسي هېڅ ډول خپلواکي نلري او هغه پلانونه او استراتیژی عملي کوي چې د افغانستان د بنځو له لومړیتوبونو او ستونزو سره هېڅ تړاو نلري. نو په افغانستان کې ددې ډول ننداریزو کړنو او پروژو مالي گټه یوازې د کورنیو او بهرنیو فاسدو موسیسو

اعتراض
روزانه هفت مارچ

د بنځو د آزادی او د ستم څخه د ژغورنې لپاره تر اوسه پوري ډول ډول هلې ځلې شوي او د اندونو له مخې راز راز غورځنگونه شتون لري. دغه بهیرونه د پېړيو راهيسې په مختلفو کچو يې خپلې اغيزې درلودې خو تر دې مهاله نه دي توانيدلي چې د بانگوالي نظام په وړاندې بشپړ حقوق او خپلې آزادی ترلاسه کړي. بانگوال سره له دې چې خپل ځانونه د بنځو د آزادی او بشري حقوقو مدافعین گڼي او ډیر قوانین یې د کارگري غورځنگونو د مبارزې د فشار په پایلو کې اصلاح کړي دي خو په عمل کې د بنځو حقونه، شخصیت او انساني کرامت یې تل په بیرحمۍ سره تر پښو لاندې کړيدي. هغوی د بنځي له وجود څخه لکه د یو شي او وسیلې په توگه گټه اخلي. که څه هم د پانگه والي نظام څخه مخکې اصلا بنځي، انسان نه بلل کېدلي او د یو حیوان په حیث ورسره چلند کېدلو خو په پانگه والي نظام کې چې سود او پانگه په نورو ټولو ټولنیزو او انساني اړیکو باندې برلاسی لري، لا هم د ټولني د مظلومو طبقاتو په څیر بنځي په غبرگو زنجیرونو باندې تړل شوي او تر ستم او استثمار لاندې دي. په بنځو باندې د ستم او نابرابری جرړی د نارینه و په انفرادي سلوک کې نه دي، بلکې په طبقاتی جوړښتونو او ټولنیزو نابرابریو کې نغښتی دي. همدا طبقاتی جوړښتونه دي چې یوه شتمنه طبقه چې د ټولنه ډیر کوچنی اقلیت جوړوي، دا تړوان وربخښی چې د ټولني لویه برخه چې په کې نارینه او ښځی دواړه دي تر ستم او استثمار لاندی ونیسی. کارگري غورځنگونه د ټولني د نابرابری او ستم اصلی جرړی په نښه کوی چې طبقاتی توپیر بلل کيږی. جنسیتی ستم د طبقاتی ټولني د جوړښت یواځی یو اړخ دی چې پرته د طبقاتی جوړښت ضد مبارزې او د دی جوړښت نړولو څخه له جنسیتی ستم څخه خلاصون امکان نه لری. بانگوالی نظام د خپلې بقا لپاره دی ته اړتیا لری چې د ټولني د مظلومو او ستم لاندی وگړو پام د ټولني اصلی تضاد څخه بل لوری ته واړوی او یا دا چې د معترضو غورځنگونو په ویشلو سره د هغوی د مبارزې اغیزه کمزوری کړی. په وروستیو ۱۹ کلونو کې په افغانستان کې د امریکا او ناتو لخوا د بنځو د حقوقو په نوم لوی تجارتونه وشول. په دې دوه لسیزو کې بنځي ونه توانيدلي چې خپل لومړني حقوق او آزادی ترلاسه کړي. د ځینو سمبولیکو او د نانځکو په شان بنځو شتون په حکومت کې، نشي کولای د لیریو سیمو او محرومو بنځو استازیتوب وکړي. د حکومت تر کنترول لاندې سیمو او ان په کابل ښار کې په رڼا ورځ فرخنده ژوندی سوځول کيږي، نورې میرمنې سنگسار کيږي، پر مخونو یې تیزاب شیندل کيږي، وهل ټکول کيږي او د بدن غړي یې غوڅ کيږي. په بنځو باندې د جنسي تریو او جنسیتی تاوتریخوالیو راپورونه د دولت له زندانونو، ادارو او حتا د ولسمشرۍ ماڼۍ څخه مخی ته راغلل. هغه مدني ټولني او د بنځو سازمانونه چې په افغانستان لگیا دي د بنځو د حقوقو او آزادی لپاره مبارزه کوي، زیاتره په خپله د بنځو په حقوقو او آزادی باندې باور نه لري او یا د هغوی حقوق او آزادی په یو تنگ او لنډ چوکاټ کې تعریفوي. ډیری ډلې د بنځو د حقوقو او آزادی سره، نه د یو ارزښت او اصل بلکې د یوې کټورې پروژې په توگه چلند کوي. د بنځو د حقوقو او آزادی لپاره فعالې کورنۍ او بهرنۍ موسیسي هېڅ ډول خپلواکي نلري او هغه پلانونه او استراتیژی عملي کوي چې د افغانستان د بنځو له لومړیتوبونو او ستونزو سره هېڅ تړاو نلري. نو په افغانستان کې ددې ډول ننداریزو کړنو او پروژو مالي گټه یوازې د کورنیو او بهرنیو فاسدو موسیسو

نفرت از سرمایه داری

من از جمله گدا های شهر کابل استم، بر مناسبات نابرابری جامعه که داده بی نظام سرمایه داری است اعتراض دارم؛ تار و پودم از جنس « بی بی گل » ، خانم ترامپ و « عیال » خامنه ای است. لیکه آنان در قصرهای مرمین و من این جا. بر این وضعیت اعتراض دارم، برابری می خواهم در تمام عرصه های زندگی!

